



پرم

دانشگاه و نویسنده کسر و نویسنده تبریزی

شماره ویژه پرچم

سال یکم
شماره پنجم
نیمه یکم خرداد ۱۳۲۲
بهای سالانه در همه جا ۱۴۰ ریال
(از کد چیزان ۱۰۰ ریال)

از همگی پیشگی گرفته خواهد شد

جایگاه اداره لاله زار - کوچه بهران - پاساژ بختیاری

شماره تلفون ۶۰۴۶

چاپخانه پیمان

فهرست آنچه در این شماره بچاپ رسیده

- باید پاکان از ناپاکان جدا گردند صفحه ۱۸۵
 یکم دیماه و داستانش (۵) ۱۸۶ >
 يك یاد آوری ۱۹۲ >
 پرسشهای ما از بهائیان ۱۹۳ >
 پرسش - پاسخ ۱۹۸ >
 هیچ دشواری نیست که آسان نشود ۲۰۰ >
 سه گفتار از آقای خراسانی (۲) ۲۰۱ >
 نمونه‌ای از بدبختیهای ایران ۲۰۲ >
 آفتاب حقایق یا دروغ رسوا (۲) ۲۰۳ >
 دیدار و بهره‌مندی ۲۰۷ >
 چیزیکه نمیدارند خرد ... ۲۰۸ >
 از پشتیبانان پیمان (آقای رحیمی) ۲۰۹ >
 مگر فهم و دانش آزاد نیست؟! ۲۱۰ >
 از پشتیبانان پیمان (آقای شکوهیان) ۲۱۴ >
 یکی از دشواریهای قرآن ۲۱۵ >
 با کلاه و کروات میروند .. ۲۱۷ >
 چرا با حقایق نبرد می‌کنند؟! ۲۱۸ >
 یادآوری ۲۲۰ >
 گزارش جهان ۲۲۱ >

تکفروشی پرچم

تکفروشی پرچم در کتابخانه ابن سیناست . هر نسخه ای ۵ ریال بخش دوم تاریخ مشروطه نیز در آنجا بفروش می رسد .

آخرین شماره پیمان

شماره نهم از سال هفتم پیمان که آخرین شماره آمهنامه بود و چندی پیش پراکنده گردید در تبریز بشما بندگان پرچم فرستاده شده کسانی که آن شماره را نگرفته اند از آنجا بگیرند .

جلد ششم تاریخ هجده ساله که با شماره های سال هفتم پیمان بچاپ می رسد و ناانجام مانده بازمانده آن نیز بچاپ رسیده برای کسانی که از خواستاران بهای سالانه را پرداخته اند فرستاده خواهد شد .



شماره ویژه پرچم

سال یکم	شماره پنجم
نیمه یکم خرداد	۱۳۲۲
در هر ماهی دو شماره بیرون آید	
آفریدگار ا بنام تو و در زینهار تو	



باید پاکان از ناپاکان جدا گردند

می گویند : کسانی که بی فرهنگی می کنند و ریشخند می نویسند چرا با آن پاسخی نمی دهید؟! . . .
 می گویم : مگر بهر چیزی باید پاسخ داد؟! . . . نا کسان بی ارجی که نه آن فهم و خرد می دارند که گفته های ما را بفهمند و گردن گزارند و نه این توانایی که پاسخی نویسند ، و از درماندگی بریشخند و دلخکی میپردازند .

بچنان دلخکان بیخردی چه پاسخی توان داد؟! . . . پاسخ را بکسی دهند که سخنی دارد .

ریشخند و دیگر نوشته های بی فرهنگانه یک معنی بیشتر ندارد ، و آن اینکه پستی گوینده و نویسنده اش را بفهماند .

آنگاه ما بارها گفته ایم : باید پاکان از ناپاکان جدا گردند . این

خود هودهای میباشد که ناپاکان شناخته شوند و جای هیچ دلنگی نیست

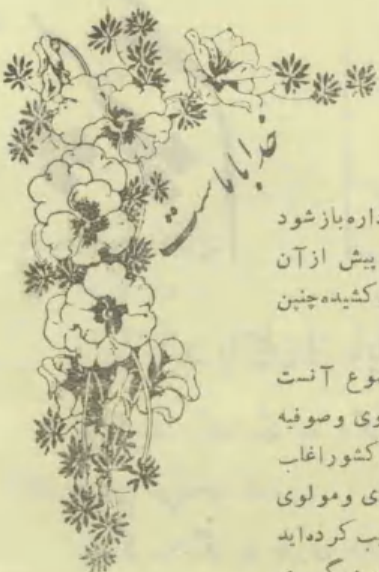
که کسانی ناپاکی خود را آشکار می آورند .

یکم دیماه و داستانش

- ۵ -

منتظر بودیم ساعت هشت رسد و اداره باز شود و دادستان بیاید و از او خبری گیریم. ولی پیش از آن یکمرد آگاهی بنزد ما آمده و مرا بکناری کشیده چنین آغاز سخن کرد:

« شما قضیه را ساده شمارید. موضوع آنست که ایرادگیری های شما بسعدی و حافظ و مولوی و صوفیه و دیگران باشخاص مهمی برخورد کرده. در این کشور اغلب بزرگان درویشند و علاقه قلبی بحافظ و سعدی و مولوی دارند، و چون ساهاست شما این رشته را تعقیب کرده اید و آنها نتوانسته اند پاسخی دهند یا از راه دیگری



جلوگیرند کینه شما را در دل های خود جاداده همیشه در آرزوی فرصتی بوده اند که شما صدمه رسانند، و اکنون قانون حکومت نظامی را بهانه ساخته اند ولی مقصودشان نبود کردن شماست. به قضیه رنگ سیاسی داده اند، و میخواهند انتشار دهند که شما میخواستید قرآن را آتش زیند و باین وسیله مردم را بشورانند که دولت مجبور باشد و شما را رها نگرداند. این قضیه اگر امروز یا فردا خاتمه پیدا نکند بسیار وخیم خواهد بود. خودتان میدانید که چقدر دشمنانی دارید.

گفتم: من خود چیزهایی دانسته بودم ولی تا باین اندازه نمیدانستم. می خواهم بیرسم آقای قوام در چه حالت است؟ آیا او نیز در این قضیه دخالت داشته است؟

گفت: تصور نمیکنم. ولی باین مقدمه که چیده اند قهرآ با او نیز دخالت خواهند داد. یکدسته ملاها را وادار میکنند جلو نخست وزیر را گرفته هیاهو برپا نمایند. این قضیه کتابسوزان مثل گلوله در دل های آنها کار کرده. از هر راه تشبث خواهند کرد.

گفتم: چنانکه پیشآمده را میگویید ساده نیست، داستان ما نیز چندان ساده نمی باشد. ما اگر باین ناتوانی بودیم که مردم بی پندارند ده سال پایدار نمی ماندیم.

گفت: چه خواهید کرد؟ میخواهم بدانم و اگر از من کاری برمی آید کمکی کنم.

گفتم: من در هر پیشآمدی نخست آنرا ساده گرفته بحال طبیعتش گزارم. ولی چون دیدم ساده نیست و طرف زورآوری می نماید من نیز از در زور آزمایی درآیم. دبروز گفتگو از قانون و رسیدگی و دادستان و باز پرس بود ما نیز با آرامش و قروتی بسیار گردن گزاردیم. ولی اکنون که دانسته ایم بقانون ترتیب اثری نمیکنند و مقصودشان کینه توزی و زور آزماییست پیداست که ما نیز از راه زور آزمایی پیش خواهیم آمد. ما کسان درمانده و بونی نیستیم که بتوانند پادسیسه ما را لگد مال گردانند.

دبروز بهانه ماده ۱۰ قانون حکومت نظامی بود که ما نیز بآن پاسخ دادیم. سپس ماده ۵ را پیش کشیده اند در حالیکه آن ماده کمترین اخطافی بحال ما ندارد. این خود خنده آور است که کسانی ما را متهم بمخالفت با حکومت مشروطه کنند. این مانده آنست که کسی به آفتاب بگوید تاریکست یا بانگبین بگوید تلخست. همین رفتار بی معنی و خنک بما حق میدهد که در برابر فرماندار نظامی یا هر کس دیگری بایستیم و آنچه بتوانیم دریغ نگوئیم. یک کسی تا هنگامی فرماندار نظامیست و دشوئات در لئی را داراست که از روی قانون رفتار کند و باین آشکاری قانون را نقض نکند. کسیکه با این آشکاری نقض قانون می کند بکفر متعديست و اداری هیچ احترامی نیست و می توان با او ایستادگی کرد.

اینان ما را بدستاورز ماده ۱۰ دستگیر کرده بودند. چون دیدند آن نشد ماده ۵ را پیش کشیدند. ماده ۵ چه ارتباطی بکار ما دارد؟ و آنگاه در اجرای مفاد همان ماده نیز دادستان و باز پرس باید قرار صادر کنند، نه اینکه فرماندار نظامی با دلخواه خود آن ماده را در باره کسانی با اجرا گزارد. در جاییکه با این بیباکی قانون را می شکنند اگر ما نیز قانون را بشکنیم هیچ کار بدی نکرده ایم و در هیچ دادگاهی محکوم نخواهیم گردید.

من بارها این کار را کرده ام و همیشه فیروز بوده ام. در زنجان هنگامیکه رئیس عدلیه بودم از تهران مدعی العمومی آمد که هم رشوه می گرفت و هم بدعویهای

بلندی برمیخواست. چون مدارک روشن بخیانتکاری او در دست بود من بکروزی در دادگاه بگلویش چسبیدم و یکمشتی هم برش زده از پنجره بیرونش انداختم و گفتم: برو که عدلیه مدعی العموم خائن نبیخواهد، و سپس بجای خود بازگشته و نشستم و محاکمه را پایان رسانیدم، و آن مرد چون خاین بود نه تنها نتوانست از دست من بوزارت عدلیه شکایت کند، رفته در اداره حکومت بستی نشست و آقای نیساری (امیر حشمت) را که حاکم بود میانجی گردانید که من از گناهش بگذرم.

در اینگونه پیشآمدها باید قضیه را هرچه بریکتر گردانید تا مردم توجه کنند و هواداری نمایند. ما اگر بنام اینکه فرماندار نظامی یا دیگری آشکاره با ما بیقانونی میکند با او طرف شویم هزاران هوادار و پشتیبان پیدا خواهیم کرد. عنوان اینکه «اینها میخواهند قرآن را بسوزانند»، و اینگونه چیزها چندان بوج است که من اندک پروایی از آن ندارم. این تهمت زمانی پیش می‌رفت که ما یک جمعیت نهانی بودیم و مردم از خواست ما آگاه نمی‌بودند. ما ده سال در این راه می‌کوشیم و صدها گفتار نوشته‌ایم. در باره همان کتاب سوزان ما دو هفته پیش گفتار نوشتیم و آگاهی دادیم که چه کتابهایی را خواهیم سوزانید.

آدمی که ملایان را بشورانند ماده سالست همیشه در معرض اینگونه تهدیدها بوده‌ایم و همیشه خدا ما را نکه داشته است. خلاصه آنکه ما زبون یکمشت ملایان و شاعران و شاعر پرستان نخواهیم گردید و ما همیشه از اینگونه کشا کشا با فیروزی و بهره‌مندی بیرون آمده‌ایم. من امروز شکایتی با آقای قوام خواهم کرد، که اگر مؤثر افتاد افتاده، و گرنه ما آزاد خواهیم بود که در راه برگردانیدن ستم از خودمان هرچه توانستیم بکنیم.

بدینسان گفتگو بیابان رسید و در آن میان دانستیم دیشب باز دادستان را بفشار گزارده‌اند که با قرار بازداشت ما موافقت کند و او زیر بار نرفته و ایست می‌خواهند ما را با پرونده بشرسانی فرستند و قضیه عنوان سیاسی پیدا کرده.

بایستی بکوشیم و خطر را از خود باز گردانیم چون میدانستیم آنروز مجلس باز است و نخست وزیر با شورش آقای واعظ‌پور چنین نهادیم که بوسیله آقای پارسا بایشان آگاهی دهیم و آقای آخشیجی را باینکار روانه

گردانیدیم. برخی جوانان درخواست کردند بشاه نیز تلگرافی فرستیم. من خرسندی ندادم. گفتم: استدعا از شاه کشور باید در یک کار بزرگی باشد. گفتند: اینکار هم بزرگست. ما اگر امروزها نگرديم فردا هم آذینه است و خواهیم ماند و کم خبر در تهرات انتشار یافته ملایان و صوفیان و بهائیان و شاعران هر یکی آثارا معجزه‌ای برای خود خواهند شمرد. از سوی دیگر ما آشکاره می‌بینیم که غرض میورزند و در چنین هنگامی هر اقدامی شایسته میباشد. گفتم: بهتر است منتظر باشیم تا نتیجه پیامی که به نخست‌وزیر داده ایم دانسته شود که اگر رفع محذور شده باشد بیجهت اقدامی نکنیم. گفتند تا آنوقت فرصت فوت خواهد شد، امروز اداره‌ها تا ظهر باز است و ما سه ساعت بیشتر وقت نداریم.

بدرخواست ایشان تلگرافی بمضمون باین شاه نوشته فرستادم:

«اعلیحضرت اظهار تأسف میفرمودند که در زمان اعلیحضرت سابق بناچار بد گذشته چه اندازه متأسف خواهند بود از اینکه بدانند اکنون دچار اغراض دشمنان و بدخواهات گردیده با یکمسته در بازداشت میباشیم. اعلیحضرت علت را توضیح خواهند»

پس از فرستادن این از آقای سرتیب عمیدی وقت طلبیدم که بدینش روم. ولی پیش از آنکه پاسخی از او رسد آقای آخشیجی که بمجلس رفته بود بازگشته و یک نوشته‌ای از آقای پارسا آورد، باین مضمون: «با دیگر نمایندگان آذربایجان موضوع را به آقای نخست‌وزیر گفتیم. ایشان بی اطلاع بودند و اظهار تأسف کردند. فرمودند همینکه از مجلس بکاخ ایض بازگشتم دستور میدهم رفع تعرض کنند». این پیام آقای پارسا بسیار بجا رسید. از آن دانستیم نخست‌وزیر آگاهی نداشته. تلگراف دیروز من باو نرسیده. این ما را از اندیشه‌های دیگری آسوده گردانید.

در آن میان پاسخ آقای سرتیب عمیدی رسید و من نزد اورقتم و با بودن آقای سرتیب مقدم رئیس کسل شربانی یکرشته سخنانی در میان ما رفت که در پایین می‌آورم:

— از دیشب همه‌اش در قضیه شما میکوشم.

— دیشب نتیجه چشد؟

— منکه نمیتوانم نتیجه را بحضرتعالی بگویم ولی دوسه روزه تمام میشود.

— دو سه روزه؟ عجب فرمایشی میفرماید آقای سرتیب. ماچه کرده‌ایم که دوسه روز دیگر در بازداشت بمانیم؟! شما مارا بدستاورز ماده ۱۰ گرفته بودید

دادستان و بازپرس مارا تیرمه کردند و پرونده پایان پذیرفت. آمدیم که جنبه سیاسی باین قضیه بدهید در آنصورت هم تنها من یک نفر مورد اتهامم. اینجوانان کسانی که مورد اتهام سیاسی باشند نیستند. شما آنها را رها گردانید من حاضرم دوسه روز نه، دوسه ماه در بازداشت بمانم تا شما جستجوهای سیاسی تان پایان رسانید. من گمان میکنم تمام قضایا از خود تیمسار است.

حضرتعالی همیشه بن بدگمان هستید. در شیراز هم تصور میکردید من باشما مخالفت میکنم.

ایشرا گفت و روی خود را برپیس شهربانی برگردانیده آغاز کرد داستان شیراز را سرودن و عذرهایی آوردن.

گفتم: آقای سرتیپ، مطلب از دو حال بیرون نیست. یا در حقیقت دولت بدگمانیهایی از نظر سیاست دارد یا یکدسیسه از روی غرض تهیه شده. در هر دو حال قضیه مربوط بشخص منست اینجوانان بیگبار در کنارند. شما اینها را آزاد گردانید. من در باره خودم هیچ خواهشی از شما ندارم.

گفت: چشم من باز الان میروم بهیئت وزرا که در آنجا اقدام کنم. اگر موضوع را بکلی خاتمه ندادم ترتیبی فراهم میکنم که آنها آزاد شوند و خود حضرتعالی چند روزی بمانید.

یکی هم شنیدیم آقای نخست وزیر فرموده اند تلفونی خواهند کرد. اگر ایشان دستور دهند بکلی قضیه خاتمه یافته است (دانسته شد خیر نوشته آقای پارسا را باو رسانیده اند)

گفتم: چنان پیامی رسیده است و بهر حال شما نتیجه را با آگاهی دهید. گفت: تا ظهر نتیجه را آگاهی میدهم.

چنانکه سپس دانستیم همه این گفتهها جز رویه کارانه نمی بود، و آقای سرتیپ مقدم را خواسته بوده که ترتیبی برای کار ما بدهند. چه ترتیبی؟ فرمانداری نظامی نامه ای نویسد در این زمینه: « اینها جمعیتی هستند که مقصودشان معلوم نیست. شهربانی باید اینها را در بازداشت نگه دارد و از یکایک ایشان بازپرس کند و بیازجویی پردازد تا حقیقت را کشف کرده بدولت گزارش دهد. . . . » با چنین نامه ای ما را بزندان شهربانی فرستند که سالها در آنجا بخواهیم، و اگر نخست وزیر تلفون کرد بگویند قضیه خیلی مهم است و باید تحقیقات شود، و اگر شهربانی دستور داد اهمیت قضیه را عنوان نموده بگوید اگر اینها را رها کنیم در شهر انعکاس بدی خواهد داشت و چه بسا که آشوب پیدا میشود

و مردم بازار را می بندند. می گویند اینها میخواسته اند قرآن را آتش بزنند - با این پاسخ نخست وزیر را قانع گردانند. این بوده ترتیبی که در کار ما داده بودند. در اینجاست که هر کس باید حال بدبختی این توده را نیک شناسد. یکمشت کتاب های سراپا زبانی از قرنهای گذشته زبونی بیادگار مانده و مایه نابودی يك توده بیست ملیونی می باشد، و ما از سالها زبانهای آن کتابها را می نویسیم و دلیلهای بیابی می آوریم و همیشه مردم را بدآوری می طلبیم که بیندشید و اگر باسخی بگفته های ما دارید بنویسید و گرنه این کتابها نباید بماند، بزرگان کشور بجای آنکه اگر سخنی دارند بگویند و اگر تدارک بما یآوری کنند، بکینه توی برمیگزینند و با چه بهانه های خنکی میخواهند ما را نابود گردانند. ببینید اندازه تیره روزی یکمردم تا کجا رسیده که کتابهایی همچون دیوانهای ایرج و عشقی را که آشکاره درس بیشرمی به جوانان می دهد بیابی چاپ کرده برآکنده می سازند و کسی کمترین خشمی از خود نشان ندهد. ولی ما که آن کتابهای بیناموسی را از میان می بریم در دلهای آقایان درد بزرگی شده است و بدینسان میخواهند با کافر دهند. وای باین توده بدبخت! وای باین مردم تیره روز!

باری چون از اطاق فرمانداری بازگشتم چند دقیقه نگذشته بود که دیدیم بایور نگهبان ما آمده و چنین گفت: دستور داده اند شما را شهربانی تحویل دهیم. می خواستیم قدری دیر کنیم تا تلفون نخست وزیر برسد کسانیکه دلسوزی بما مینمودند و آگاهیهائی می آوردند گفتند: آقای سرتیپ عمیدی چون شنیده نخست وزیر تلفون خواهد کرد میخواهد هر چه زودتر شما را از اینجا بیرون فرستد و اینست دستور اکید داده. جای آن بود ما ایستادگی نماییم و به برده دری پردازیم. ولی چون به وعده نخست وزیر اطمینان داشتیم و نیک میدانستیم که اگر نظر نخست وزیر در کار نباشد فرماندار نظامی با دیگری کاری از پیش نخواهد برد بیهوده بآن پردازیم. با دستور دادستان اتوبوس آوردند و ما را در آن نشاندند. به شهربانی رسانیدند. هنگام ظهر بود که از درزندان بدرون رفتیم و یگانه سخنی ما در این گرفتاری آن یکساعت و نیم بوده که با کارکنان زندان بسردادیم و رفتار بد آنان را دیدیم. هر چه بود هنگامیکه ما را به « مخزن » رسانیده می خواستند پس از بازجویی باطابقی راه نمایند ناگهان دیدیم آقای معزی از در رسید و با يك چهره معنی داری چنین پرسید: آقای کسروی در اینجاست؟ .. گفته شد: آری. گفت باید همه آقایان رها گردند، این را گفت و بسوی من آمده پس از تعارفات

چنین آغاز سخن کرد: «آقا شما چطور دیوان حافظ را می‌سوزانید؟» حافظ مرد بزرگیت ۰۰۰» گفتیم: از اینکه دستور رهایی ما را رساندید خوشنودیم. اما درباره حافظ باید باهم نشینیم و گفتگو کنیم. بهرحال اگر خواست‌تان است که ما دیگر دیوان او را نسوزانیم این نخواهد بود. ما از کرده بشیمان نیستیم. بدینسان از زندان بیرون آمدیم. در حیاط آقای واعظپور و دیگران منتظر می‌ایستادند و همراه آنان روانه گردیده هر کسی بخانه های خود بازگشتیم.

داستان این بوده که آقای قوام چون از نشست مجلس برخاسته از همانجا تلفونی بفرمانداری نظامی کرده. آقای فرماندار آن پاسخی را که از پیش‌دانسته بودیم داده است.

آقای قوام چیزی نگفته ولی چون بکاخ ایض باز گشته در حیاط باقایی واعظپور برخورد و بایشان چنین گفته: «الساعة دستور می‌دهم شهربانی‌رهاشان گرداند» و بدکتر امینی دستور داده که با شهربانی گفتگو کند. هنگامیکه آقای دکتر امینی بارتیس شهربانی گفتگو می‌کرده پسر من جلال در اطاق دکتر می‌بوده و سخنان ایشان را می‌شنیده. آقای رئیس شهربانی آنچه بایستی پاسخ دهد می‌دهد.

دکتر امینی می‌گوید: اینها باور کردنی نیست. ما آقای کسروی را بهتر از دیگران می‌شناسیم. بعلاوه دستور اکید آقای نخست وزیر است. در نتیجه این تاکید بوده که آقای مزنی با آن دستور بزندان فرستاده می‌شود.

يك یاد آوری

در صفحه ۱۵۵ شماره ۴ مجله پرچم (کارواژه) را بجای (فعل) پسندیده بودید چون ازین پس این واژه را بکار خواهید برد خواهشمند است هرچامناسب میدانید یادآور شوید که این کلمه را اینجانب از آقای فرید شنبه‌ام و انتخاب خود اینجانب نبوده است.

خراسانی

پرسشهای ما از بهائیان

چنانکه خوانندگان میدانند ما در روزنامه پرچم یکرشته پرسشهایی از بهائیان کرده پاسخ خراستیم. آن کار را چرا کردیم؟

برای آنکه بارها گفته‌ایم در ایران چهارده کیش هست و همین مایه پراکندگی ایرانیان گردیده، و ما برای آنکه این پراکندگی را از میان برداشته همگی را بیکراه آوریم بهریکی از آن کیشها ایرادهایی می‌گیریم که اگر پاسخی دارند بگویند، و اگر ندارند دست‌کشنند و هاکنند. باین شوند آن پرسش‌ها را کردیم.

ولی آیا بهائیان پاسخی دادند؟ تنها پاسخی ندادند، بیاره کارهای بیخردانه نیز پرداختند. برخی از آنان نامه‌هایی پر از ریشخند و بیفرهنگی فرستادند. برخی در اینجا و آنجا بزبان‌درازی برخاستند. برخی نیز بستایشهای گزافه آمیز از کیش بهایی پرداختند.

شگفت داستانیست: ما ایراد گرفته پاسخ خواستیم. آنان بجای پاسخ بستایشهای شاعرانه می‌پردازند. این يك نمونه‌ایست که آدمی که برگزیده آفریدگانست، و آفریدگار فهم و خرد و اندیشه و دیگر نیروهای گرانمایه باو داده، چون دچار پندارهای بیخردانه گردید ارج آدمیگری خود را از دست دهد و همه آن نیروهای گرانمایه تباہ گردد.

می‌گویند: یکی را بدیه راه نمدادند خانه دهبان را می‌پرسید. مایکرشته ایرادهای ریشه‌کنی گرفته می‌گویم: این کیش ساخته و دروغست و از ریشه تباہ میباشد، آنان بروی خود تیاورده بگزافه بافی می‌پردازند: «حضرت بهاءالله جل شانه الاعلی چنان بود»، «ملکه زمانیا ایمان بامر بهایی داشت»، «عزقرب جهانیان بزیر بیرق جمال قدم خواهند آمد»، «جمال مبارک موعود تمام انبیاء، منتظر همه ازمنه بود». . . . از اینگونه جمله‌ها که دارای هیچ معنایی نمی‌باشد.

این شیوه همگی بهائیانست. چندی پیش آقای عباس هاتفی (که یکی از پشتیبانان پیمانست) در شهر کرد با يك مبلغ بهایی بگفتگو پرداخته و در میان نامه‌هایی نوشته شده و در آنجا هم می‌بینیم آقای مبلغ بهایی بجای همه چیز بستایشهای شاعرانه برخاسته و خود را بیکبار براه دیگر زده است: «سحر با معجزه پهلوی

نزد دل خوش دار ... باک کن از مغز و از پینه ز کام تا که ریح الله در آید در مشام ...
 انسان باید خود بینی و خود پرستی را زمین گزارد - تحری حقیقت کند ...
 مولای مقتدای محضر حضرت بهاء الله روحی لقرتبه الفداء فرموده است ... جامعه بشر باید
 شهد و شیر باشد نه پلنگ و شیر ...»
 او ایراد می گیرد و پرسش می کند و این بجای پاسخ شعر می آورد: اندرز
 می سراید ، بستایش شاعرانه می بردازد . اینست رفتار آنان در همه جا . آیا باین چه نامی
 توان داد ؟

این دینست که میخواهد در سراسر جهان رواج گیرد و مردمان همگی آنرا
 بپذیرند ، و پیشوای آن « شوقی افندی ربانی » در لوحی که چندی پیش بنام
 محفل نهران فرستاده (که باشد بدست آنها نرسیده ولی نسخه اش در پیش ماست)
 چون امسال صد هجدهم تاریخ بهایی بیابان میرسد بیکرشته نوید هایی پرداخته چنین
 میگویند : « یقین مبین بدانید که در بجهت انقلاب و اضطراب و اغتشاش و اعتراض
 و طغیان دول و امم و قبایل و ملل عظمت امر الله با سیاب غیبیه و وسائل غیر منتظره
 عجیبه بفتن جلوه نماید و قهاریت و غلبه روح نازنینش کاملاً ثابت و آشکار گردد .»
 دینی که چنین آرزوئی میدارد با صد زبونی در برابر پرسشهای ما بخاموشی
 میگریزد و با بجای پاسخ شعر و گزافگویی می پردازد . گویا با همین شعر و
 گزافگوییست که جهانیانرا رام گردانیده بکیش خود خواهند کشید .

یکی از آنان بنام دکتر فرهنگ نامه ای از هندوستان باقر ستاده که در آن
 چنین می نویسد : « باید بطور وضوح بشما بگویم دور و زمان قاجاریه که آن
 فجایع و مظالم را بجمع بیگناه روا داشتند و تاریخ ایرانرا برای هزاران سال
 ننگین و شرم آور ساختند محققاً تجدید نخواهد شد چه که امروز در بیشتر از چهل
 اقلیم برجم یا بهاء الاهی در نهایت عظمت و جبروت باهتزاز است با آنکه
 هنوز بیک قرن نگذشته در بعضی ممالک متدنه - مانند امریکا - انگلستان - استرالیا
 هندوستان - مصر - رومانیای از طرف دولت و رؤسای مذاهب دیانت بهایی رارسیت
 داده و با پیروان این امر عظیم در نهایت احترام و مهربانی سلوک و رفتار می نمایند
 تا نیا اگر خوب باصول منشور اتلانتیک توجه نمایید آزادی ادیان بعد از جنک فعلی
 یکی از ارکان اساسی منشور است . ثالثاً سایر بهائیان دنیا بشما و امثال شما اجازه
 نخواهند داد که باین قبیل اعمال اقدام نمایید و نسبت به مقتدات آنها بی احترامی
 کنید ...»

ببینید خود را بچه راهی زده است . یکی بگوید : آقای دکتر اینت
 دروغ و گزافه چیست و بشما چسودی توانده داشت ؟؟ آن چهل اقلیم که می گویند :
 « برجم یا بهاء الاهی در اهتزاز است » در کجاست ؟؟ در افریقا ؟؟ در
 آسیا ؟؟ در آمریکا ؟؟ در اروپا ؟؟ دیگران باری برای اینگونه دروغهای
 خود « جابلقا و جابلسایی » ساخته بودند و بیکبار خود را رسوا نمیکردانیدند .
 شما آنرا نیز نمیدارید و بدینسان بیباک و بی پروا دروغ آشکار می نویسید . آنکه
 اینها چه بستگی به پرسشهای ما می دارد ؟؟ گرفتیم که دین بهایی را در همه جا
 پذیرفته اند - آیا پاسخ ایراد ما تواند بود ؟؟

بدتر از همه ، دست یازیدن بدامن منشور اتلانتیک است . آقای دکتر
 کیشها اکنون هم آزاد است در همین ایران چهارده کیش هست و همه آنها آزادی
 باشد و نیازی بمنشور اتلانتیک نیست . ولی معنی آزادی نه آنست که کسی ایراد
 هم نتواند گرفت ، پرسش هم نتواند کرد .

ما بکیش شما « بی احترامی » نکرده ایم . ولی اگر نتوانید بایراد های
 ما پاسخ دهید همین خود مایه « بی احترامی » کیشان خواهد بود . زیرا همگی
 خواهند دانست که شما درماندید و پاسخ نتوانستید . همگی خواهند دانست که کیشان
 بیکبار بیباست .

آقای دکتر فرهنگ : شما باید بدانید که کار دین بسیار بزرگ و بسیار
 ارجمند است . زیرا دین که بنام « خدا » خوانده میشود همین خود شوندی به بزرگی
 و ارجمندی آن می باشد . از آن سوی دین راه زندگانست که اگر راست باشد مایه
 رستگاری مردمان گردد و اگر دروغ و بیبا باشد مردمان را گمراه و درمانده گرداند .
 شما می بینید که در همان هندوستان و در همین ایران کیشهای بیبا چه بدبختی ها پدید
 آورده . اینست ما نخواهیم توانست در این زمینه بی بروایی از خود نشان دهیم ، و
 از هزاره که ببندیشیم ناچاریم که باین کیشهای پراکنده بیبا ، که مایه خواری نام
 آفریدگار و شوند بدبختی مردمان می باشند ، پرداخته بیبایی آنها را روشن گردانیم ،
 ناچاریم که دین پاک خدایی را رواج داده همگی را بیکراه در آوریم .

با اینحال ما - چه درباره کیش بهایی و چه در زمینه کیشهای دیگر - از
 راه دشمنی پیش نمی آیم ، دشنام نمیدهیم ، بلکه ایرادهایی را که بهریکی می داریم
 می نویسیم و از پیروان آنها پاسخ می خواهیم . با شما نیز همان رفتار را کرده ایم .
 اینست شما بیکراه بیشتر نمیدارید ، و آن اینکه اگر بایرادهای ما پاسخ می توانید

بدهید، و گرنه مردانه و باکدلا نه از آن راه گمراهی بازگردید و در این شاهراه پاکدینی بما پیوندید. اگر بهیچیکى از اینها گردن ننگزاید دانسته خواهد شد شما در پی آمیغها نیستید. دانسته خواهد شد ارج آدمیگری را از دست داده اید. دانسته خواهد شد که یکدسته مردم تباهاکارید و هر کس شما را دشمن جهان آدمیگری خواهد شناخت.

شما باید بدانید که دینی که يك برانگیخته خدا بنیاد می گزارد باید از هر باره خرد پذیر باشد و جای ایراد باز نباشد، تا خردمندان و باکدلان آنرا پذیرند و زمینه پیشرفتش را آماده گردانند. دینیکه خردپذیر نباشد ناچار خردمندان از آن روگردانند و جز یکمشت پندار پرستان و سبکمیزان بآن نگرانند که خود آن مایه گرفتاری باشد. اینست چه بما و چه بدیگری می سزد که یکیش شما یا بهر کیش دیگری - هر ایرادی که می بینیم بگیریم، و چه منشور اتلانتیک که شما بآن بشکر می می نماید، و چه قانون اساسی که ملایان دست بدامنش می یازند جلوایراد را نگیرد. در برابر این شما نیز می سزد که اگر ایرادی براه ما می بینید بنویسید و پوشیده ندارید، و من باشما پیمان می بندم که اگر شما یا دیگری توانستید يك ایراد بگفته های ما بگیرید و با دلیل روشن گردانید، ما از همه گفته های خود در گذریم. اینك میدان بروی شما باز است.

بهر حال ما برشهای خود را دوباره در اینجا خواهیم شمرد، و چون در گذشته دیدیم که بهائیان شهرستانها پاسخ را بگردن محفل تهران می اندازند، و این محفل بخاموشی گزیده چنین بهانه می آورد: «ما مجاز نیستیم باینگونه ایراد ها پاسخ دهیم»، اینست برای بریدن هرگونه بهانه می نویسیم:

ما این پرسشها را از یکایک بهائیان می کنیم، از همگی مبلغان می کنیم، از محفل تهران و از دیگر محفلها می کنیم، و پس از همه از خود پیشوای بهائیان (شوقی افندی ربانی) می کنیم. ما خواهشمندیم بهائیان يك نسخه از این شماره پرچم را بحیقا بنزد شوقی افندی ربانی بفرستند و چگونگی را بنویسند تا هر پاسخ که میخواهد بدهد.

من باقای شوقی پیام فرستاده می گویم: ما را باشما دشمنی نیست. ماجدایی میانه شما و دیگران نمی گزاریم. ما شما را بدآوری میخوانیم. شما پاسخهایی بایست ایراد ها دهید یا اگر پاسخی ندارید آنرا بنویسید. هرچه هست خواهشمندیم پاسخها با زبان ساده باشد و سخنان دیگری بمیان نیاید. شما چنین انگارید که کسی آمده

این پرسشها را می کند و خواستش آنست که اگر پاسخهای پذیرفنی شنید بهایی گردد. چنین انگارید که يك کنگره ای بر پا گردیده میخواهند کیشها را بسنجند و هر کدام که راستتر است همگی بپذیرند، و از شما که پیشوای يك کیشی هستید این پرسشها را می کنند.

شما سالانه بولهای در راه «تبلیغ» بیرون میدهید و بهائیان در همه جا در راه کیش خود می کوشند، و اکنون يك فرصت بزرگی بدست شما افتاده که يك «تبلیغ» تاریخی بر خیزید. زیرا شما اگر باین پرسشها پاسخهای خرد پذیر می توانید این يك فیروزی در تاریخ کیش بهایی خواهد بود. هرچه هست از پاسخ باز نایستد.

این راه را به بهائیان بگویم: سخنان بی فرهنگانه ای که از پست فرستید، و یا دشمنیهایی که در اینجا و آنجا بکنید سودی بحال شما نخواهد داشت. ما میدانیم شما در جاهای بسیاری دست می دارید و کارشکنی توانید. لیکن نتیجه ای از آن نخواهد برد. تنها يك کار برای شما هست، و آن اینکه با باین ایرادها پاسخ دهید و یا آشکاره بگویید نتوانستیم و اینها پاسخ ندارد. بیش از این بسخن دامنه نداده پرسشها را در باین می آورم:

۱) سید باب سخنان مهملی که معنی ندارد پرداخته، از قبیل «بسم الله الفرید الفراد ذی الافراد الفرود...» اینها برای چه بوده ۱۲. چرا يك مرد خدایی مهمل گوید ۱۲.

۲) ازو در تبریز هرچه پرسیدند گفت تمیدانم و سپس چون چوب خورد از دعوی خود بازگشت و توبه نامه نوشت که این توبه نامه را میرزا ابوالفضل گلپایگانی با دستور عبدالبهاء نشر کرده و چنین گفته میشود که نسخه اصل آن در کتابخانه مجلس است - آیا اینها دلیل دروغگویی او نیست ۱۲.

۳) سید باب برخاسته کتاب و شریعت آورد ولی سیزده سال نگذشت که بهاء الله برخاسته آنها را لغو نمود و خود شریعت و کتاب دیگری آورد. آیا در سیزده سال هم شریعت دیگر میگردد ۱۲.

۴) باب و بهاء هر دو از میان ایرانیان برخاسته بودند، پس چرا بهربی پرداختند و بتقلید قرآن آیه باقی کردند ۱۲ مگر وحی جز با زبانت عربی نتواند بود ۱۲.

۵) باب و بهاء هر دو عربی را نمیدانستند و اینست غلطهای بسیاری در

گفته های آنهاست. آیا این ابرادی به آنها نیست؟ آیا باور کردنیست که خدا کسی را برانگیزد و باری بگزبان درستی باو ندهد؟

۶) يك برانگیخته چون بر می خیزد باید بگمراهی های زمان خود پردازد و با آنها نبرد کند و مردمان را از حقایق آگاه گرداند. چنانکه پیغمبر اسلام چون گمراهی زمان او بت پرستی بود بآن پرداخت و نبرد کرد تا برانداخت. گمراهی زمان باب و بهاء، فلسفه یونان و صوفیگری و باطنیگری و علی المیهگری و دیگر کیش های گوناگون بوده. آیا بکدام يك پرداخته اند؟ بکدام یکی پاسخ داده اند؟ آیا جز از آن است که خودشان گرفتار همان گمراهی ها بوده اند؟ بهاء الله از صوفیگری، از فلسفه، از شیعیگری، از باطنی گیری استفاده می کند؟ و در واقع گمراهی های کهن را درهم آمیخته يك گمراهی نوین پدید می آورد. بهر حال می برسم: بهاء الله یا باب که بکمترین گمراهی مردمان باسخی نمیتوانستند و جز «دعوی» کلابی و جز عربی باقیهای غلط هنری نداشتند برای چه خدا آنها را برانگیخته بود؟ کارهای خدا که بیهوده نتواند بود.

۷) بهاء الله دعوی خدایی کرده بگویند ببینیم این دعوی چه معنایی داشته؟ یکمرد ناتوانی که همچون دیگران بی اختیار باینجهان آمده و بی اختیار رفته چگونه خدا بوده؟

پرسش - پاسخ

پرسش :

۱ - «شوند» را با پیش شین نوشته اید. در فرهنگها با زیر شین است. کدام درست است؟

۲ - در فارسی برای «عوض کردن» کلمه ساده ای نمیداریم و شما خود «دیگر کردن» را بکار می آورید. در شوشتر گرانیدن را (با پیش گ) بدین معنی آورند: «قلم خود را با کتاب او گرانیدم». نیز آنرا در معنی اشتباه کردن کسی با کسی با چیزی با چیزی آورند: «شما را با برادرم گرانیدم». آیا در فارسی میتوان آنرا بکار برد؟ اینرا چندی پیش آقای امام یاد آوری کرد. کنون من آنرا می نویسم.

۳ - واژه را چون چنانکه نوشته اید از هزوارش هاست تا کنون بکار نمی

بردید. ولی در پرچم نیمه ماهه آنرا بکار برده اید. آیا واژه با کلمه جدایی میدارد؟ اگر میدارد چیست؟

۴ - «گمانیدن» را در فرهنگ نوبهار بمعنی «گمان کردن» آورده. آنرا میتوان بکار برد؟

۵ - تا کنون برای «مطلب» در بیمان و پرچم کلمه ای ندیده ام. آیا میتوان از خواستن کلمه «خواستار» را باین معنی آورد؟ چنانکه برای مبحث جستار و برای مقاله گفتار آورید.

۶ - شلپ و شلپه را که بمعنی شیرین نوشته اید زیر و زبر یا پیش حرفهای آن دانسته نیست. کلمه های تازه که در پرچم می آورید اگر حرفهای حرفهای را نیز نویسد برای ما اشتباهی رخ نخواهد داد. اینرا نیز دیگران می پرسند که «شلپ» و «شلپه» در کدامیک از کتابهای باستان هست؟

اهواز - محمد علی جزایری

پاسخ :

۱) «شوند» را ما خود با پیش شین گردانیده ایم که با «شوند» که از «شدن» می آید یکی نباشد.

۲) «گرانیدن» بآن معنی که یاد کرده اید بسیار بجاست و ما نیز توانیم آن را گرفت و بکار برد. تنها چیزی که خواهد بود آنست که اگر از واژه «گران» جدا شده با یاوریم در نوشتن با آن یکی خواهد بود، و این نیز از کمی خطاست، نه از کمی واژه.

۳) «واژه» را ما بکار نمیبردیم. ولی چون شناخته گردیده و همگی بکار می برند مانیز پیروی کردیم، زبانی هم نخواهد داشت.

۴) «گمانیدن» را می توان، و می باید بکار برد.

۵) «خواستار» بمعنی «مطلب» راستست. ولی چون اکنون در معنی غلطی شناخته شده باید آنرا بمعنی راستش باز گردانیم.

۶) «شلپ» با زیر شین (بر وزن حرف) است و ما آنرا از کتابی بر نداشته ایم.

هیچ دشواری نیست که آسان نشود

روزی با دو تن از آشنایان نشسته درباره پیمان و راه آن گفتگو می کردیم یکی از آنان چنین گفت: آقای کسروی همه کیشها را بی بامی شمارد و چنین می خواهد که با همه آنها نبرد کند و همگی مردم را بیک راه کشاند. من چون می اندیشم با این حال آلودگی مردم آنرا بسیار سخت می دانم. این مردم کجا و آن خواستی که شما میدارید کجاست؟

من گفتم: شما این را بهانه نسازید. ما با این سرمایه خدایی که در دست می داریم و با این کوششهای خدا جویانه که می کنیم بیگمان با رز و آرمان خود دست خواهیم یافت. بهر حال مرد باخرد نباید سختی کار یا بدی حال مردم را بهانه ساخته از کوشش در راه راستیها خودداری کند.

آن همراه دیگر بیاری من برداشته سخنانی بجای گفت و سر انجام هر سه از ما این نتیجه را پذیرفتیم که هر کاری در آغاز خود دشوار می نماید ولی چون کسی بکوشش پرداخت و از راهش پیش رفت ناچار آسان گردد و انجام گیرد و در آنگاهست که آدمی بخود آمده آن ترسی را که در آغاز کار بخود راه داده بود نکوش کند.

بارها رخ داده که کسانی يك کاری را دشوار شماره و ترس بخود راه داده، و همین ترس و اندیشه، نتیجه اش این بوده که آن کار پیش نرود و ناانجام بماند. در اینجاست که باید گفت در هر کاری اندیشه و سهش خود آدمی بیش از هر چیزی تأثیر دارد، و اینست هیچگاه نباید يك کاری را هر چه بزرگتر باشد دشوار شمرد. بلکه يك کاری اگر بزرگست باید اندیشه را بلندتر گردانید و بکوشش و جانفشانی بیشتری آماده بود. رو کفلر آمریکائی می گوید: «هر کار بزرگ و دشواری را می توان با کوشش های پیایی و در سایه چاره جوییهای دور اندیشانه آسانی انجام داد و هیچ کاری نیست که از این راه آسان نگردد»

آری این کاریکه ما آغاز کرده ایم بسیار بزرگست و می توان گفت در جهان کاری بزرگتر از این نیست، ولی ما نیز بزرگی آنرا از نخست دانسته و خود را برای هر گونه کوشش و جانفشانی آماده گردانیده ایم و در نتیجه همین آمادگیست که بدشواری آن چیره خواهیم در آمد.

این کار بسیار بزرگست و حال مردم همانست که شما می گوید. ولی ما نیز برای کوششهای خود مرز و زمانی نگزارده ایم. باین معنی تا به نتیجه آخری نرسیده ایم خواهیم کوشید و بیاری آفریدگار هیچگاه این رشته کوشش بریده نخواهد شد.

تهران - سلیمان زیادلو

سه گفتار از آقای خراسانی

- ۲ -

در پارسی نشانه ناشناخته (تکره) «ی» است که بنام واژه بیوندد مانند «اسبی خریدم» و نشانه شناخته (معرفه) «آن» است که بیش از نام آید مانند «بای آن اسب لنگ بود».

در پارسی امروزی نشانه دیگری برای شناخته بکار میرود و آن «ه» است که بنام بیوندد مانند «بای اسبه لنگ» بود و ولی این نشانه تنها در گفتن بکار میرود.

یکی از دستور نویسان پنداشته است که «را» نشانه شناخته است مانند «اسب را فروختم» این درست نیست زیرا «را» گاهی حرف اضافه است مانند پادشاهی را حکایت کنند یعنی از پادشاهی حکایت کنند.

گاهی - را - نشانه مفعول صریح است مانند پرویز را دیدم. آری این نشانه بیشتر با مفعول صریح شناخته بکار میرود نه آنکه نشانه شناخته باشد از دوره:

۱ - اگر «را» نشانه شناخته میبود با «ی» که نشانه شناخته است نمی آمد زیرا شناخته و شناخته باهم نمی سازند با اینکه - ی - را - برای يك کلمه آورده میشود مانند مردی را دیدم. ناصر خسرو میگوید:

مردکی را بدشت گرگ درید

زو بخوردند کرکس و زاغان

۲ - اگر «را» نشانه شناخته بود بایستی با فاعل شناخته نیز می آمد و درست میبود بگوییم: بای اسب را لنگ بود.

پُرچِم: آنچه ما میدانیم در فارسی نشانه‌ای برای شناخته (یا معرفی) نیست. ناشناخته نشانه دارد ولی شناخته ندارد. واژه «آن» را که نشانه شناخته می‌شمارند ما راست نمی‌دانیم. «آن» و «این» بمعنی اشاره است. می‌گوییم: «آن چیست که از دور می‌آید؟»، «این چیست که بدست گرفته‌ای؟». ما چون می‌گوییم: «آن اسب» در عربی باید گفت: «ذاك الفرس»، که «داک» در برابر «آن» و «فرس» در برابر «اسب» است و چیزی در برابر «ال» نیست.

اما ها، که در گفتن گاهی نشانه شناخته است چون تنها در جاهایی می‌آید که یا معنی کوچک داشتن (تحقیر) توام باشد از آن نیز بهره‌توان برد. اکنون گفتگو در اینست که آیا ما بداشتن نشانه‌ای برای شناخته نیاز مندیم؟ که اگر نیاز مندیم باید واژه‌ای بگزاریم. آقای خراسانی در این باره اندیشه خود را نویسد.

نمونه‌ای از بدبختیهای ایرانیان

«از پراگندگیهای میان دو آب و از دسته‌های صوفی، بهایی، جهود، گوران، شیعی، کرد، مسیحی (یکدسته بزرگی هم آواره) آگاهید. راستی در اینجا از بس فهمها و خرده‌ها بکاره است انسان چیفش می‌آید آن حقایق ارجدار را بزبان بیاورد و باین نادانان تیره‌درون شرح دهد. ناگهان بی‌آنکه بدانند یا کدینی چیست و ما چه می‌گوییم بیایی زبان بریشخند و طعن می‌کشایند، هر زمان تیش دیگری می‌زنند...» (از نامه آقای تقی مجلد از میان دو آب).

پُرچِم: باید همه این سختیها تاب آورد و در راه این کوششهای خدا خواهانه از بد زبانی مردم نرنجید. چه کنند بدبختان که تیروهای خدا دادیشان بیکاره گردیده و نیک و بدسودوزیان رانمی‌شناسند و ما را که برهائی آنان میکوشیم بدینسان می‌آزارند. این کوششها يك هوده بسیار بزرگ و ارجمندی را در پی می‌دارد.

آفتاب حقایق یادروغ رسوا

- ۲ -

یکی دیگر از کارهای شیخ احساسی که با این گم‌نگوی ما بهیستگی دارد دعوی «نیابت خاص» بوده و برای آنکه سخن نیک دانسته شود باید معنی «نیابت خاص» و داستان آنرا باز نماییم:

چنانکه میدانیم حسن عسکری که شیعیان او را امام یازدهم می‌شمارند در آشکار فرزندی نداشت، و این بود چون در گذشت میان پیروانش پراکنده‌گی افتاد. زیرا یکدسته از آنان بسوی برادرش جعفر (جعفر کذاب) رفتند و او را با هم می‌پذیرفتند. یکدسته گفتند رشته امامت بریده شده دیگر کسی نخواهد بود. در آنمیان یکی از یارانش چنین گفت: امامرا پسری هست که نهانست و او بمن جانشینی داده که میانه شیعیان و او میانجیگری کنم و پیامهای او را برسانم، یکدسته نیز این سخن را پذیرفته بر سر او گرد آمدند. دسته دوازدهمین (یا اتنا عشری) از اینجا پیدا شد.

آنمرد نامش عثمان بن-عید می بود و خود را «در امام» (باب) می نامید. سالها بهمان نام می‌زیست و از شیعیان «مال امام» گرفته می‌گفت: «توی خیک روغن بخانه امام می‌فرستم»، و پس از سه تن دیگر - محمد بن عثمان، حسین بن روح، محمد بن علی سیمری - یکی پس از دیگری همان عنوان راداشتند تا چهارم ایشان که سیمری باشد هنگام مرگش چنین گفت: «دیگر جانشینی از سوی امام نخواهد بود و امام بیکبار از میان مردم ناپدید خواهد گردید»

این خود داستان شگفتیست و شگفتی از آن اینست که کسانی بر سر همان عنوان جانشینی با هم کشاکش می‌کردند و بهمدیگر «لعنت» میخواندند. در کتابها نامهای «شریمی» و «شلمغانی» و چند تن دیگر هست که هر کدام در زمان یکی از آن چهار جانشین برخاسته و خود را «جانشین» یا «در» خوانده‌اند، و کار بکشاکش انجامیده است.

داستان «نیابت خاص» اینست - بکمان شیعیان پس از آن چهار تن دیگر جانشین بنامی از سوی امام نبوده. بلکه علماء یا مجتهدان همگیشان جانشین او می‌باشند که اینرا نیز «نیابت عامه» می‌نامند.

لیکن شیخ احساسی دعوی «نیابت خاص» میداشته. اگرچه در نوشته‌هایش

چیزی در این باره دیده نمی شود. ولی بیگمانست که جایگاه خود را بالا تر از مجتهدی (یا نیابت عامه) می شمارده و در برخی از گفته هایش از دیدن امامان و گفتگو داشتن با آنان سخن می راند. از این گذشته از رفتار شاگردانش نیز پیداست که چنین عنوانی در میان میبوده.

از ایشرو چون شیخ درگذشت سید کاظم رشتی که یکی از شاگردانش بود بجایش نشست و همگی پیروان بر سر او گرد آمدند. این سید کاری را که شیخ احسانی آغاز کرده بود بانجام رسانید. زیرا بگفته های شیخ آب و تاب دیگری داد و با نیروی بافتندگی بیمانندی که می داشت بروج آنها افزود.

این سید یکمرد بسیار شگفتی می بوده که من نمیدانم چه نامی باو دهم و برای آنکه خوانندگان او را بشناسند يك داستانی را از او در اینجا می آورم:

در همان زمانها یکی از « خدام نجف » خوابی دیده (راست یا دروغ) که امیرالمؤمنین باو دستور داده که يك شمیری (یا درفش) از نجف برای والی بغداد فرستاده شود و این دستور بکار بسته شده و شمیر (یا درفش که من فراموش کرده ام) باشکوه و پیشواز بیغداد آورده شده ، و عبدالباقی افندی عمری که شاعر بنام عراق می بوده قصیده ای در آن باره سروده است که از جمله در يك بیت آن جمله « انا مدینه العلم و علی بابها » را آورده است.

این قصیده در دیوان عبدالباقی بچاپ رسیده . ولی سید کاظم آنرا شرح کرده و يك کتاب جداگانه ای گردانیده که بچاپ رسیده و چون بآن بیت رسیده چنین نوشته که « مدینه العلم » شهری در آسمانست و هزاران هزار گوی ، و هر گویی هزاران هزار کوچه میدارد ، و چنین گفته که نامهای همه آن کویها و کوچه ها را میداند که اگر بخواهد تواند شمرد ، ولی چون شمردن همه آنها بدرازی می انجامیده تنها بشمردن نامهای برخی از کوچه ها پرداخته و چیزهایی نوشته که جز چرند گویی نتوان شمرد . مثلا می نویسد : « عقد صاحبه رجل اسمه شلحلون » (کوچه ایست که دارنده آن مردی بنام شلحلونست) « عقد صاحبه كلب اسمه كلحلون » (کوچه ایست که دارنده اش سگی بنام كلحلونست) .

من آن کتاب را بیست و چند سال پیش در تبریز خوانده ام و چنین بیاد می دارم که نود و چند صفحه از کتاب باخط ریز بر از این چرند گوییهاست . شما نیک اندیشید که آیا اینمرد دیوانه می بوده است ؟ . دیوانه که چنین

نباشد . اگر دیوانه نبوده پس اینهمه چرند باقیهارا بهرچه کرده ؟ . يك جمله ایست می گویند بیغمبر اسلام گفته که اگر راست باشد معنایش اینست : « من شهر دانستم علی در آن است » . راستی را گفتگو از يك شهری نمی کرده راستی را او شهر و علی دروازه نمی بوده . این جمله کجا و آن معنایی که سید کاظم داده کجاست ؟ . آنگاه سید کاظم نامهای کوچه های آن شهر را از کجا بدست آورده ؟ . مگر سید کاظم به آسمان رفته بوده ؟ . ازین بگذریم : چگونه دارنده کوچه یکمرد یا يك سگست ؟ . آیا اینها جز چرند چه معنایی می دارد ؟ .

یاد میدارم در آغاز جوانی از يك ملایی که شیخی می بود اینها را پرسیدم گفت : « البعنی فی بطن الشاعر . شما تا ایمان نیاورید معنی اینها را نخواهید دانست » . این بود باسخی که به پرسش من داد .

اینست نمونه ای از بافتندگیهای سید کاظم . اینست نمونه ای از کالای شیخیان . شما تنها آنرا نبینید که یکمردی بچنین چرند باقیهایی برمیخاسته است . این را هم ببینید که این چرندها خریدارانی می داشته که کسان بسیاری از راه دور بنجف یا کر بلا رفته در پای درس سید رشتی مسمی نشسته اند . اینست نمونه ای از اندازه پستی اندیشه ها .

بهر حال سید کاظم با این بافتندگیهای خود شیخیان را هرچه گرمتر می گردانیده و بیافشاری آنها می افزوده ، و از جمله سخنان او این می بوده که پیداشدن امام نزدیکست و باید چشم براهش بود .

این نیز خود را میانجی در میانه امامان و مردم می شمارده است . بگمان پیروان او چنانکه خدا میانه خود و مردم میانجی برانگیخته (بیغمبران) امام نیز باید میانجی برانگیزد و کسی همیشه برای میانجیگری در میان مردم باشد . با اینحال سید کاظم چون می مرد کسی را بجای خود نگماشت . می گویند چنین گفت : خود امام خواهد آمد و دیگر نیازی بچانشین نمی باشد .

از ایشرو پس از گذشتن او شاگردان و پیروانش در کار خود در ماندند . زیرا از یکسو باور می داشتند که جهان بی جانشینی از سوی امام نتواند بود و از آنسوی آن جانشین را نمی شناختند ، و چون در آن باورهای بیخردانه خود بسیار با فشار و گرم می بودند بسیاری از آنان آسایش را بخود سزا شمارده در جستجوی امام یا جانشین او می گردیدند . کسانی در مسجد کوفه « باعتکاف » نشسته از خدا بزاری

و لایه می‌خواستند که جانشین امام را بآنان بشناساند، و خود در این هنگام بود که سید باب بدعوی «بابی» برخاست، و اینان - این سرگشتگان بیابان پندار پرستی - همچون تشنه‌ای که بسرچشمه آبی رسد بی‌آواز او رفتند و او را پیذیرفتند، بی آنکه بسختانش نگرسته در ترازوی نیک و بد بنهند.

سید باب خود از شاگردان سید رشتی، و کالایش از کالای او می‌بود، و از اینرو همینکه برخاست همچون استادش بیافند گیهای پرداخت: «بسم الله القربید الفرداد ذی الاقراد...». از آنسوی سید باب زمینه‌ای را که شیخ احساسی و سید رشتی برای چنان خیزشی آماده گردانیده بودند نیک می‌دانست.

مثلا سید باب نخست دعوی «بابی» کرده که همان «نیابت خاصه» است و سپس خود را «قایم» نامیده. دیگران این دو دعوی را با هم ناسازگار می‌شمارند. ولی از دیده شیخگیری ناسازگار نمی‌بوده. زیرا چنانکه گفتیم در اندیشه آنان گوهر امامزمان یک چیز است که هر زمان در کالبد دیگری تواند بود. در اندیشه آنان هر دوری نخواهد داشت که کسی امروز امامزمان نباشد و فردا باشد. آنها این بندها را بیکیبار پاره کرده اند.

بسختن بیش از این دامنه نیدهیم. سید باب را بدعوی بابی یا قایمی کینیز دالغور کی بر نیانگیخته و نتوانستی برانگیزد؛ بلکه شیخ احمد احساسی و سید کاظم رشتی برانگیخته‌اند؛ چنانکه گفته‌ایم پندارها از یکدیگر کمک می‌گیرد و یک بنداری چون بماند برنگهای گوناگون افتند. دوباره می‌گویم: بهائیگری از بایبگری پیداشده، بایبگری از شیخگیری پدید آمده، شیخگیری از درهم شدن شیخگیری و باطنیگری و فلسفه یونان رخ نموده است.

بهر حال اینکه نویسنده «یادداشت‌های کینیز دالغور کی» می‌خواهد نشان دهد که شیخگیری و دیگر کیشها بی‌ایراد است و این تنها بایبگری و بهائیگری است که در خور ایراد می‌باشد و این دو کیش را بیگانگان پدید آورده اند بسیار پوچست.

بایبگری و بهائیگری هرچه هست دیگر کیشها نیز همانست و این هیچگاه نشد نیست که بیگانگان یک کیش بسازند و رواج دهند. این کیشها از یکدیگر پدید آمده است و اگر بماند باز پدید خواهد آمد.

آری در یک کشوری چون یک کیشی پدید آمد و کشاکش در میان مردم رخ داد بیگمانست که بیگانگان پیشامد را بسود خود دانند و از آن گشاکش هواداری

نمایند. در باره پیشامد بابی و بهائی نیز همین رفتار بوده است و خود یکدستان درازی می‌دارد که در اینجا فرصت نوشتن نیست. ولی چون اندکی از آن در بخش دوم از تاریخ مشروطیت برشته نوشتن کشیده شده است کسانی اگر میخواهند آن را بخوانند، و اگر در جای دیگری پایش افتاد ما آنرا گشاده‌تر و روشن‌تر نیز خواهیم نوشت.

نتیجه گفتار آنکه این یادداشتها دروغست و آن را ساخته اند. اینگونه دروغسازها زیانش بیش از سودش تواند بود. کسانی اگر میخواهند بکیش‌های باب و بهاء ایراد گیرند راه ایراد دروغساز نیست. کیشهای باب و بهاء پر از ایراد است و چنانکه خوانندگان می‌دانند ما بیایی برمشها از بهائیان می‌کنیم و پاسخی نمی‌توانند. چیزیکه هست همان ایرادها یا مانده آنها بکیشهای دیگر نیز هست. کسی اگر در جستجوی راستیت باید همه آنها را بیک دیده بیند.

دیدار و بهره‌مندی

در این دو هفته دوتن از یاران آذربایجان - آقای فروتن (از تبریز) و آقای خطیب‌شیدی (از اروم) - بتهران رسیدند و ما را از دیدار و گفتار خود خوشنود و بهره‌مند گردانیدند.

ما دوست میداریم از این سفرها بسیار باشد و یاران هر زمان که توانند بتهران بیایند و یاران تهران هر زمان توانند بشهر شتاروندند که در میانه دیدارها و گفتارها فراوان رخ دهد.

آقای فروتن را خوانندگان برچم نیک می‌شناسند و از پشتیبانان دیرین بیمان بوده‌اند و هستند. آقای خطیب‌شیدی اگر چه از دوسه سالست که بیاران بیوسته‌اند ولی گرمی و دل بستگی که از خود نشان می‌دهد ما را وامیدارد که ایشان را از یاران بسیار ارجمند خود شماریم و بکوششهایشان در اروم و آن بیرامونها امید بسیار بندیم.

چیزیکه نمیدارند خرد، و چیزیکه نمیدارند

داوری خرد است! -

نه سال است که گفتارهای دارنده برچم را میخوانم. در این نه سال آمیغ های ناروشن برمن روشن گردیده و باورهای سست و بی بنیاد از من دور شده است.

من هرگز این توده را باین آلودگی و بان گمراهی نمیدانستم. همچون دیگران خدا را باور مسلمانان و پشتیان این توده می انگاشتم.

ولی کنون نیک فهمیده ام که: «یک توده ای تا خود نیک نباشد از جهان نیکی نمی بیند». نیک فهمیده ام که خدا هرگز توده را که غرق در گمراهی است سربلند نمی گرداند.

در یک توده ای که کسانی پس از سیزده، چهارده سال دانش اندوزی هرروز بگناه بلند شده و دهها بار دعای (استلک حورالعین) بخوانند و برناخردی خودخستو نکرده، چگونه سربلند تواند بود؟! . . .

من هرروز ایرادها بر اینکارهاشان میگیرم و روشن میگردانم که این کار جز خدا ناشناسی، جز پست گردانیدن دستگاه خدا چیز دیگری نیست ولی چون خردهاشان سست گردیده چگونه توانند پذیرفت؟! . . .

آری، این توده خرد، والاترین گوهر آدمی، را پاك از دست داده است. باین دانشجوی گمراه بارها گفته ام: ای آقا در دستگاه خدا حوری و غلمان نتواند بود، و آنگاه گیرم پذیرفتیم که در دستگاه خدا چنین سازمانی باشد، آیا به تنها خواستن چنین چیزی انجام خواهد گرفت. از اینها گذشته اگر با خواستن تو خدا آیین خود را دیگر گردانیده و خواسته شما را خواهد داد، چرا چیزهای نیکوتر را گذاشته به «حورالعین» چسبیده اید؟! آیا اینها نشانه پستی خردهای شما نیست؟! آیا جز اینست که شما والاترین گوهر آدمی را از دست داده اید؟! . . .

چون پاسخی ندارد ناچار خاموش شده با خواندن شمری از مولوی یا حافظ و یا خیام: «من چه گویم يك رگت هشیار نیست» و یا مانندهای اینها «خود را باستواری باورهای خود نوید داده و گفتارهای ما را پاك بیدینی و خدا ناشناسی می شمارد؟! . . . اینست سرمایه نابگردان؟! . . .

از پشتیمانان پیمان



آقای رحیمی چنانکه خود نیز در روزنامه برچم نوشت از بهائیان می بودو شب نخست که نزد ما آمد بهر گفتگو (یا بشیوه بهائیان چخش) بود. ولی چون خود را بایک رشته از آمینهای بسیار استوار روبرو یافت از در آمیغ بزوهی درآمده بما پیوست.

اینجوان تا کنون کوشش های سودمندی کرده و کسان بسیاری را از جوانان بشاهراه آورده است ما امید مندیم از اینجوانان آمیغ بزوه و کوشا فراوان خواهیم یافت.

آقای رحیمی (محمد باقر)

امروز این توده بدبخت بداشتن یکدسته جوانانی که با گمراهیها و نادانیها نبرد سختی کنند نیاز فراوان می دارد.

این بود نمونه ای از باورهای يك جوان دانش اندوخته. کنون از اینجا می توان به باورهای توده بی برد. از اینجا می توان نتیجه گرفت که این توده سخت گمراه گردیده است و چاره این گمراهی جز با نیرومند گردانیدن و بتکان آوردن خردها نتواند بود و این راهیست که ما برابری دارنده برچم آغاز کرده ایم و بسیاری خدا پیروز خواهیم گشت.

کرج - دانشکده کشاورزی - ایوب - واهب زاده

مگر فهم و دانش آزاد نیست؟! ۲۱۰

ما می‌شنویم رئیس فرهنگ خوزستان در اهواز با جوانانی از شاگردان و آموزگاران که برچم خوانده‌اند و از شعرهای سعدی و حافظ و خیام بیزاری می‌جویند بدرفتاری می‌کند، بلکه نکوهش و بدزبانی دریغ نمی‌دارد.

ما در شگفتیم که چنین چیزی را می‌شنویم. قوساً مگر فهم و دانش آزاد نیست؟! مگر کسی نباید بفهمد و بداند؟! مگر کسی نباید نیک و بد از هم جدا گرداند؟! . . .

آقای رئیس فرهنگ جوانانی که شما بدرفتاریها با آنان می‌کنید حقایق را درباره شاعران خوانده و فهمیده و با خرد سنجیده و راست یافته پذیرفته‌اند، و این کار نه تنها در خور نکوهش نیست در خور ستایش نیز هست. آنان وظیفه آدمیگری را بکار بسته‌اند. نکوهش بکسانی سزااست که در برابر حقایق ایستادگی می‌نمایند و در گمراهیها و نادانیها پافشاری نشان می‌دهند.

آقای رئیس فرهنگ، پس هنگامیکه ما گفتارها در باره شاعران نوشته بدیهای آنان را با دلایل روشن نشان میدادیم شما کجا بودید؟! شما اگر آن گفته‌های ما را راست نمی‌دانستید پس چرا پاسخ ندادید؟! اگر راست می‌دانستید پس این بدرفتاری با جوانان بهر چیست؟! . . .

گویاشما ندانسته‌اید که در جهان حقایق هست که هر کس باید آنها را ببیند، و آنانکه گردن پیچند و نپذیرند روسفید نتوانند بود. اگر ندانسته‌اید بدانید و آن گفته‌های ما را درباره شاعران بخوانید و با خرد بسنجید که اگر حقیقت یافتید بپذیرید و اگر نیافتید هر پاسخی که می‌اندیشید بنویسید. اینست راهیکه هر کسی باید پیش گیرد.

آقای رئیس فرهنگ آن سعدی و حافظ که شما آنهمه هواداری از آنها نشان می‌دهید و وزارت فرهنگ کتابهای ایشان را بدست نورسان می‌دهد هر دو آلوده و بیناموس بوده‌اند و در کتابهای خود آشکاره دم از ساده بازی و بناموسی می‌زنند. آن باب‌نجم گلستانست که با صدبیشرمی نوشته شده و این شعرهای حافظست که برده آزر را دریده. چنین کسانی چه شایسته‌است که کتابهایشان بدست جوانان داده شود؟! آخر پس غیرت و آزر کجا رفته؟! من نمیدانم شما هادر خواهید یا بیدار؟! . . . نمیدانم چرا زشتی این کار را نمی‌فهمید؟! . . .

از این گذشته همان سعدی و حافظ و خیام چند بدآموزی را درهم آمیخته‌اند. از یکسو بیایی ستایش باده می‌کنند و مردم را بیاده خواری و مستی و بی-خودی و بیدردی میخوانند، و از یکسو بجهان وزندگانی نکوهشها می‌سرایند و مردم را به بیکاری و تنبلی و امیدارند، و از یکسو در جبر بگری پافشاری نموده صدها شعر درباره آن بدآموزی می‌سرایند.

بخت و دولت بکار دانی نیست
جز بتأیید آسمانی نیست
گر زمین را با آسمان دوزی
ندهندت زیاده از روزی
زین پیش نشان بودنیها بود است
پیوسته قلم ز نیک و بد نا سواد است
تقدیر ترا هر آنچه بتایست بداد
غم خوردن و کوشیدن مایه بود است
اینها آنکس از بسیار و نمونه ای از صدها گفته های زهر آلود

آتشاعرانست .

این گفته‌ها از یکسو بوج و بیباست. این نه راستست که بودنیها بوده نه راستست که کوشیدن بیبوده‌است. نه راستست که بخت و دولت بکار دانی نیست. . . . همین سخنان گواه آشکاری بکودنی و ناپهمنی آن شاعران میباشد. چیزست بسیار آشکار: هر کسی که می‌کوشد نتیجه از آن بر میدارد و هر کسیکه نمی‌کوشد تهیدست و بدبخت میماند. سعدی و حافظ و خیام که خود با بیکاری و تنبلی بسر می‌برده‌اند و با تهیدستی و بدبختی روز می‌گزارده‌اند اینها را بهانه ای برای کار خود ساخته‌اند.

از یکسوم آموختن این سخنان بچوانان غیرت آنان را کشتن و خونهایشان از جوش اداختنست. من نمیدانم وزارت فرهنگ یا کسان دیگری که باسخته این کارهایند چه پاسخی خواهند داشت؟! . . .

حافظ و سعدی و خیام هر چه بوده‌اند بوده‌اند، و هر چه کرده‌اند کرده‌اند. شما را چشمه که پس از صد سال نادانیهای آنان را تازه می‌گردانید؟! . . . چشمه که بدآموزیهای زهر آلودشان را در دلهای جوانان می‌آکنید؟! . . . آیا معنی فرهنگ اینست که بدآموزیهای سرا پا زبان دوره های گذشته را بچوانان درس دهید؟! . . . آیا در توده های دیگر نیز چنین میکنند؟! . . .

در زمانیکه توده‌ها با یکدیگر سخت‌ترین نبرد را می‌کنند و هر مردمی از جوانان خلبانان و چتر بازان و کارکنان زیر در بایی پدید می‌آورند آیا این گمراهی نیست که شما بچوانان در سهای قلندری و جبر بگری می‌دهید؟! . . . آیا این تیشه بریشه

خود زدن نیست ؟ . . .

بهر است چشم باز کنید و بجهان نگرید . بهتر است بجانشانیهای جوانان روسی نگاه کنید ؛ دو سال پیش که آلمانها با آن سخنی بخاک روس تاختند و بیای پیش آمده شهرهای بسیاری را بدست گرفتند روسها چکار کردند ؟ . آيا نشنستند و بخود دلداري داده گفتند : « صبر تلخست وليکن بر شيرين دارد » ؟ آيا نوميدي بخود راه داده گفتند : « بودنيها بوده است » ؟ آيا خود را به بغيرتي زده گفتند : « با هر که خصومت نتوان کرد بساز » . . .

آيا نديديم که با غيرت و دليري دست بهم دادند ، و مرد و زن و پير و جوان بکوشش آماده گردیده بکار برخاستند ، و با آنهمه شکستها که می دیدند نوميدي بخود راه نداده رشته کوشش را از دست نهشتند ؟ . . . نديديم که بادادن هزاران هزاران کشته دشمن را پس نشانده و هنوز هم می کوشند و از پاشنه نشسته اند . . .

در زمانیکه در جهان چنین جانشانیها می رود و هر توده ای آزادی خود را با خون مليونها جوانان نگهداری می کند شما در ايران بجوانان درسهای صوفيگري و خراباتيگري و جبريگري می دهيد .

شما غيرت و سهش آنان را کشته خونهاشان از جوش می اندازيد . بگوويد باينها چه پاسخ میداريد ؟ . . . چنین انگاريد که يك دادگاه بزرگي بر پا گردیده از شما باز پرس می رود ، و بگوويد هر پاسخی که می توانيد . اين بدی را که شما بتوده و کشور خود می کنید دشمن با دشمن روا نباید شمارد .

اگر چه اين گفتگو بارتيس فرهنگ خوزستانست . ليکن روی سخن با همه کسانیست که هواداری از سعدی و حافظ و خيام و موالوی می کنند . من ميخواهم اين زمينه را بيک نتیجه برنده ای برسانم . ميخواهم باز ديگر حقايق را با آنان باز نمايم که ديگر جای بهانه برای کسی باز نماند .

در آروزها که روزنامه پرچم بسته شد و ديگر بيرون نیامد آقای سهام الدين غفاری که آروزها « رئيس اداره تبليغات » می بود و « نطقهای » بسیاری می کرد در یکی از نطقهایش چنین گفته است : « کسانیکه با شعرا مخالفت می کنند بايد نگزاريم قوه بگيرند . . . » ، و اين نطق در رادیو نیز گفته شده که یکی از ياران تبريز (آقای فروتن) شنیده و بما آگاهی داده .

من بايشان نیز پیام فرستاده می گويم : آقای غفاری شما در محاکمه بختاری

در دادگاه خودتان را دانشمند شناسانيديد . يك دانشمند بايد راه پاسخ دادن را بداند . ما بشاعران کتک نمی زنيم که شما بيابيد و تگزاريد ، ما با آنان ايراد های بسيار روشن می گيريم و شما که دانشمنديد بايد آن ايراد ها را بخوانيد و ببيند ميشيد که اگر راست يافتيد پذيريد و با ما هم دستي کنید و اگر راست نيافتيد هر پاسخی که می دانيد بنويسيد و بچاپ رسانيد که همگی بدانند . اينست راهيکه بايد يك دانشمند پيش گيرد ، و گرنه از نطق شما چه نتیجه خواهد بود ؟ . . . شما چگونه خواهيد توانست جلو ما را بگيريد ؟ . . . شما با آن دانشمندی گویا ندانسته ايد که اثر حقايق در روانهای يك همان اثر الكتریسته در اجسام است . باين معنی يك مردی با روان درست و درون يك چون گفته های ما را بشنود ناچار است که پذيرد و شما هيچ راهی برای جلوگیری نيمداريد و نخواهيد داشت .

آری شما توانيد کسانی را که روانهاشان بيمار و دلهاشان آلوده است به دشمنی با ما برانگيزيد ، و اين کار را سالهاست هواداران سعدی و حافظ می کند و نتیجه ای جز روسياهی نبرده اند .

جای افسوس است که شما خودتان اين چيزها را درنيافته بوديد ، و ما که می نویسیم و با دليلهای آشکار و استوار بازمی نمايم اينستادگی می کنید و از در دشمنی در می آييد ، و من نيمدانم باين رفتار شما چه نامی دهم ؟ . . . همانا که برده بروی بينش شما کشيده شده بگناه خود بی نمی برید . همانا که زيانی را که از رفتار خود باين کشور و توده می رسانيد در نمی يابيد .

بالاخره آقای غفاری شما که دانشمنديد با ما دانشمندانه رفتار کنید و بگوويد بيد آموزبهای سعدی و حافظ و خيام چه پاسخ ميدهيد ؟ . . . بايشکه در چنین روزگاری شما بجوانان درس جبريگري و صوفيگري و خراباتيگري و هميشه مستی ميدهيد چه عذری می آوريد ؟ . . . آيا جبريگري راستست ؟ . . . آيا اين راستست که ما هيچ اختياري نداريم و از کوشش نتیجه نخواهيم برداشت ؟ . . .

آيا اين بخردانه است که مردمان جهان را هيچ و پوچ پندارند و پروای آن نکنند ؟ آيا درس دادن ايندختان بجوانان ريشه کشور را کندند ؟ . . . خواهشنديم باين چند جمله پاسخ بنويسيد تا اندیشه شما را بدانيم . من نيخواهم سخن را بجاهای دوری کشانم ، و گرنه می نوشتم : بدخواهانی بدبختی اين کشور را بسود خود می پندارند و با فشاری می نمايند که ايرانيات از آلودگيهای زمان مفلول باك نگردند و شماها نادانسته بخواست آنها باوري می کنید .

از پشتیبانان پیمان

خوانندگان پرچم
گفتارهایی از آقای نادر
شکوهیان در روزنامه خوانده
اند و او را می‌شناسند. این
جوان با برادرش آقای اهلی
از یکخانواده شاعری
(خانواده شادروان شکوهی)
برخاسته و خود از بهائیان
می‌بودند. ولی چون با پیمان
آشنا گردیدند نه شاعری
خاندان و نه بهائیکری زنجیر
بای فهم و خرد آن‌نان نگردید
و با کدلا نه بی‌ا کدینی گردیدند
و با یک گرمی بکوش
پرداختند. ما امیدمندیم بزودی صدها و هزارها کسان دگری از جوانان و مردان
بهایی همین راه را پیش خواهند گرفت. امیدمندیم بزودی هوده آمیغها پدیدار خواهد
گردید.



آقای نادر تکوهیان (مراغه)

آقای نادر را گفتاری در باره بهائیانست که خواهیم آورد.

این سخن دلیلهای بسیاری نزد ما دارد ولی اینجا جای گفتگو از آن نیست.
ما تاکنون از شاعران و شعرهای ایشان سخن بسیار رانده‌ایم و اینک بار
دیگر بآن زمینه درآمدیم و من چشم براه خواهم داشت که آقای رئیس فرهنگ
خوزستان و جناب آقای غفاری از چه راه پیش آیند و بچه رفتاری برخیزند.

یکی از دشواریهای قرآن

آقای جلال فرزانه از شهر کرد می‌نویسند:

« این را خود میدانم که نیارستنی نیارستنی است و پیغمبران هم نباید به
نیارستنی‌ها توانا باشند. در زمان خود من اگر پیغمبری را کسی مدعی شود بدلیل آنکه
مثلاً میتواند با آسمان پرواز کند یا در مدت دودقیقه از آسیا با آمریکا رود از او باور
نخواهم کرد. زیرا تربیت شده پیمان هشتم و فهمیده‌ام مقصود از دین چیست و پیغمبر
کیست. این را بخوبی میدانم ولی علت اینکه در قرآن معجزاتی بانبیاء نسبت داده
شده (و خود شما هم در یکی از شماره‌های پیمان بدان اشاره کرده و علتش را بوقت
دیگر موقوف داشته‌اید که بنویسید) چیست و ایرادش در قرآن چه ازومی داشت؟
و آنکه خود پیغمبر که در قرآن صریحاً در برابر نیارستنی‌ها اظهار ناتوانی کرده
است چطور است که مورد ایراد مردم واقع نمیشد که بگویند در صورتی که خودت
میگویی انبیاء دیگر معجزه داشته‌اند، پس چرا تو که ادعای پیغمبری داری معجزه
نیتوانی؟ تمنا دارم پاسخ روشنی بر اینم نوشته و بیش از پیش سیاسی‌گزارم
فرمایند.»

می‌گوئیم: این پرسش اگر از آقای فرزانه نبود پاسخ دادیمی: « آن
را از ملایان بیرس. از ملایان بیرس که با آنکه پیغمبر اسلام در قرآن آشکاره
و در چند جا از « معجزه » ناتوانی می‌نماید و بیزاری نشان میدهد شما چگونه
آنهمه داستانها را در کتابها بنام « معجزه » نوشته‌اید؟! شما چگونه آن
آیه‌های قرآن را نفهمیده‌اید؟! در جایکه آیه‌هایی را بآن آشکاری نفهمید دیگر
چیزها را چسان خواهید فهمید؟! »

آننگاه پیغمبر که از « معجزه » بیزاری نموده پس دلیل راستگویی او چه
بوده؟! پس از همه: با این بیزاری خودش پس چگونه « معجزه‌هایی » از
دیگر برانگیختگات یاد می‌کرده؟! اینها را پیرسید تا ببینید که چگونه
در می‌مانند!

یا پاسخ دادیمی این را از آن مرد چهار محالی (که بکروز با نام راست
خود نامه نوشته بقرآن ایرادها می‌گرفت، و بکروز بنام « حقگو » هواداری
از شیعیگری می‌کرد، بکروز جعفری می‌بود، بکروز مصطفوی می‌گردید) پیرسید.
ازو که آنهمه بدانسته‌های گوناگون خود می‌نازید و هر روزی یکی را برخ ما

کشیده ابراد می گرفت بپرسید .

ولی باقای فرزانه که از یاران دیرین ماست ورنجها درراه یمیان کشیده چنان پاسخی نداده می گویم :

خود قرآن در آن باره می گوید : « ما را از فرستادن نشانه باز نداشت مگر اینکه گذشتگان آنرا براست نداشتند » . (۱) خواستش اینست که « معجزه » که به پیغمبران گذشته داده بودیم چون سوزی نداد و مردم آنها را براست نداشتند باین پیغمبر داده نشد .

این پاسخ خود قرآنست و هر آینه معنای این راست بودن معجزه های موسی و عیسی و دیگران می باشد درجاییکه این نیز جای سخنست . پس از اینجا يك دشواری بزرگتر دیگری پدید می آید .

راستش هم آنست که این داستان « معجزه » با مانند های آن که در قرآن هست و با تاریخ و دانشها راست نمی آید یکی از دشواریهای بزرگ آن می باشد . لیکن اینها پاسخ میدارد . چیزیکه هست پاسخ آن بسته بیک گفتگوی درازی در معنی برانگیختگی و رازهای آن می باشد و آن گفتگو در اینجا تواند بود .

آنگاه چنانکه در شماره گذشته نوشته ایم اینها ما را از کار باز خواهد داشت . داستان پیغمبر اسلام هر چه بوده است . امروز ما را کارهای بسیار بزرگتر از آن در پیش است . میدانم که این ابراد ها را پیروان اسلام پیش می آورند همان کسانی که از تیره درونی نمی توانند گردن بآمیغها گزارند و چون پاسخی نیز نمی توانند داد این ابراد ها را بپیمان می آورند ، و این شکفت است که ابراد های دین خود را از ما می برسند . ببینید تا چه اندازه نادانند .

من باقای فرزانه یادآوری می کنم که باینگونه پرسشها که می کنند ارج نگزارند و پرسش را بخود آنان بازگردانیده پاسخ خواهند ، و چنانکه نوشته ایم تا می توانند از قرآن بگفتگو در نیایند .

پیغمبر بزرگوار اسلام نزد ما گرامیست و ما او را برانگیخته خدای دانیم ؛ ولی فرصت آنکه بسلمانان گمراه و نادان برداخته بدلخواه آنان رفتار کنیم نیداریم . آنان را باید با نادانی خودشان واگذاریم .

(۱) « و ما نمنا ان نرسل بالایات الا ان کذب بهالا ولون »

باکلاه و کراوات میروند ، با عمامه و عبا برمیگردند

بکجا ؟ . . . بکربلا میروند ، برای چه ؟ میروند تا لباس خود را عوض کنند ، میروند که دیانت خود را بمردم بنمایانند ، میروند که متمدن مردم شوند و استفاده نمایند ، چچرا نروند چه تجارتمی از این بهتر ! پول ایرانرا در عربستان خرج کردن ، خوار بار ایرانرا بخارج بردن ، از مرز بدون اجازه خارج شدن ، ثلث از این و آن گرفتن ، و از همه بدتر برای آگاه شدن مردم لباس خودرا عوض نمودن و بسبک چهار صد سال پیش در آمدن ، همین هوده آزادی لباس است . در این شهرما روزی که لباس صدها نفر (کراواتی و کت و شلواری) بعمامه و لباده و عبا مبدل نشود نیست . در عوض اینکه ما جلو برویم پشت بشت برمیگردیم .

وای بر حال ما ، افسوس صد افسوس که خردها از کار افتاده است . این هوده همان گفتار ملایان است که نذر کردن و زیارت رفتن را شوند رستگاری بمردم فهمانیده اند .

مردم گناهکار نیستند . گناهکار پیشوایان و ملایان اند . اینان معنی راست دین را نمیدانند و زیارت رفتن و نذر کردن و قربانی گشتن . و عقیده بامام ناپیدا داشتن را دین میدانند و بس .

این بیخردان نا آگاهند از اینکه مقصود هر پیغمبری از دین شناساندن خدا و راه و روش زندگانی بوده است نه پابستگی به موهومات و خرافات از قبیل نذر دادن و گردگنبد گردیدن و دارندگان دستار را پرستش کردن .

اینان تنها برای بدست آوردن پول بکتوده را نابود میگردانند . مگر نه آن بود که اسلام در آغاز کار توانست کشورهای متمدن آن زمانرا بدست آورد . کنون چه شده که زبوترین مردم اینجهان مسلمانانند .

ایا این انگیزه ای ندارد ؟ ! مگر نه آنست که شما میگوئید اسلام بالا-ترین و با ارجترین دینهای خدایی است پس چشد که خدا بیکبار از شما چشم پوشیده است ، آیا انگیزه اینکار جز بدید آوردن کیشهای گوناگون و گفتار ملایان نیست ؟ ! از موضوع بیرون نشوم خواست ما آزادگان و پاکدینان اینست که این سیهکارها را براندازیم و بمردم راه و روش زندگانی یعنی دین را بفهمانانیم . خواست ما اینست و جز این نیست .

بروجرد - رحمت الله آقای

چرا با حقایق نبرد میکنند

گروهی عنودانه با حقایقی که در مهنامه پیمان و روزنامه پرچم درج میشود نبرد می کنند و از خیره رویی باز نمی ایستند . هنگامیکه دلائل محکم میشوند سر خود را باین انداخته بجای اینکه دست از لجاجت برداشته بگفتارهای خردمندانه و روح پرور پیمان و پرچم که همه بصالح توده ایران است گردن گزارند و خود نیز مردانه بکوشش در اینراه برخیزند ، با دست خالی آشتی نشان داده و بایستادگی میکوشند غافل از اینکه این حقایق بسرعت پیش میرود و همچون سیل همه آلودگیهای نابود کننده توده را ریشه کن کرده و می کند .

کنون برای آگاهی کسانیکه به گفتار پرچم و پیمان آشنائی ندارند و یکبار با هیاهوی سبک مغزان رو برو میشوند می گویم که آنهایکه با حقایق نبرد می کنند کیانند و انگیزه لجاجتشان چیست خودشانرا ب مردم می شناسانیم و مقصودشان را گوشزد می کنیم تا توده بدانند و راز این هایبو را دریابند .

مهنامه پیمان و روزنامه پرچم از آغاز انتشار (مهنامه از سال

۱۳۱۲ و روزنامه از سال ۱۳۲۰) بنشر حقایق پرداخته (مهنامه هنگامی منتشر میشد و حقایق را صریح و روشن و بی پرده میگفت که کسی را یارای دم زدن نبود يك کلمه تملق نگفت و دیدید که دیگران چه می کردند) سرپوش از کار بسیاری برداشته و آنها را رسوا نمود و سرمایه شانرا از دستشان گرفته بازارشانرا کساد و دکانشان را تخته نموده از جمله کسانیکه پایه و مایه شان از دست رفته پاره ای شعرای بیپوده گویند که هنری و صنعتی یا زراعت و تجارتی ندانسته اند (صنعتشان فریب دادن مردم بوده) از وجودشان کاری ساخته نیست ، يك عمر تن بکار نداده اند ، يك عمر بهیستی خو گرفته اند ، يك عمر مفتخواری داشته اند ، يك عمر سربار جامعه بوده اند ، يك عمر توده را اغفال کرده اند ، يك عمر بعمد مردم را گمراه نموده اند ، کنون چه کنند که دانشمندی بیاری پروردگار با بیان خردمندانه و متین و دلایل محکم براهنمائی توده برخاسته ؛ اگر ایشان راستی را گردن نهند راه روزیشان که بریده میترسند مورد ملامت و موآخذه ملت هم واقع شوند چه کنند . جز اینکه چون شغالان در تاریکی ایستاده هایبو کنند .

کردار ایشان بدان ماند که کشاورزی چرس و بنک کشته و از حاصل آن دماغ جمعی را از کار انداخته و خود از فروش چرس و بنک امرار معاش میکند و

خردمندی این سبزه زار شوم را زیر و رو کرده و کشاورز را بکشتهای سودمندتری وادارد کشاورز بدبخت چه کند که نمی فهمد يك توده ای از این کشت نابود میشوند تازه بقیه دکی دست از سود خویش برمیدارد توده بیچاره چگونه به آسانی بزبان خود پی میرد و با چه سختیها این عادت نابود کننده را ترك کند ؟

کسانی که سالیان دراز به بیکاری ، مفتخواری ، ستایشگری ، چاپلوسی ، هجو و دشنام ، گزافه و دروغ نان خورده اند و هرچه بخیالشان رسیده بنظم کشیده اند عقاید پوچ خانه برانداز جبریگری ، خراباتیگری ، باده و ساده پرستی صوفیگری ، مادبگری ، تعلیمات ضد وطن پرستی و . . . را بین توده انتشار داده اند حال با آنها بگویند اینها بیپوده است و یکقسمت از ناتوانی ایران از شماسه . بیداست گریبان چاک می کنند و داد و فریاد نموده و چون حرف حسابی ندارند به بیپوده گوئی بر میخیزند .

این بدآموزیها که در قالب اشعار شیوا ریخته شده چنان در دلها جا کرده و مغزها را از کار انداخته و اراده و غیرت کشی نموده که مگر با فداکاری وقوه دانش و تدبیر و همانراهی که پا کمرد دارند پیمان و پرچم تعقیب می کند اینهمه درماندگیها چاره شود .

تا اینجا انگیزه دشمنی اینگروه را گفتیم اینهم مدافعات آنان ؛ یکی می آید سراغ من و باخسونت میگوید پرچم بشعرا بد گفته و آبروی مفاخر ما را برده . میگویم اینرا که میگوئی شنیده یا دیده ای ؟ میگوید شنیده ام . میگویم چگونه با شنیدن میتوان درباره موضوعی قضاوت کرد و دیگری از زبان که شنیده ای ؟ ! شما بجای شنیدن حق بود آنچه را شنیده بودی پیدا نموده و میخواندی اگر با خواندن و اندیشیدن قانع نمیشدی و میتوانستی دلیلی بر رد آن مینوشتی و در روزنامه ای چاپ میکردی و با میدادی من برای درج به اداره روزنامه پرچم می فرستادم تا مردم بدانند که یکی يك گفتار پرچم را با دلیل پاسخ گفته ؛ ! والا ندیده و نفهمیده چگونه بخود حق میدهی که خسونت کنی ؟ ! میگوید میخوانم و جواب می آورم و میرود و دیگر او را نمی بینم .

یکی دیگر میگوید پرچم بشعرا بد گفته . میگویم اگر خوانده ای چه گفته که بد بوده ؟ در پاسخ میماند . دیگری میگوید پرچم بزرگان ما بد گفته . میگویم آقای ارجمند شما چگونه اشخاصیرا بزرگ می دانید هر کس را که نمیتوان بزرگ شناخت . یکی میگوید آبروی مفاخر ما را برده ، میگویم قلندران شاهد پرست چگونه می

توانند مفاخر ملی باشند (مگر اینکه مفاخر گل مولاها باشند). دیگری را بی-
بینی بجای اینکه مؤدبانه با ذکر دلیل ایرادی بگیرد پرخاش و ناسزاگویی بر-
خاسته و خود بی خبر از اینکه پیبوده گومی کار عاجزان است و بعلاوه دست دیگری او
راباین کار مجبور کرده و يك راز سیاسی در میان است و آن دست او را برانگیخته .
شکفتا در این کشور تاکنون راه تنقید هم شناخته نبوده . هر که میخواسته
بگفته دیگری تنقید کند یکباره بناسزاگویی برمیخاسته بدون اینکه در گفتارش
کوچکترین دلیلی وجود داشته باشد . فاش میگویم ای کسانی که گفتار پیمان و پرچم
بر شما ناگوار است اگر دلیلی خردمندانه دارید بگوئید و بدهید تا در روزنامه
پرچم و یا در روزنامه دیگری درج شود و گر نه باوه گومی را دلیل نادانی می
دانند و با اینها نمیتوان جلو حقایق را گرفت و اگر دلیلی ندارید از پیبوده
گومی بگذرید و از راستی پیروی کنید تا دیگران دارالعلمهای ایران را همدردیف
هژبرالسلطنه ها نخوانند .
شیراز غیاتی

پرچم : این گفتار را آقای غیاتی برای روزنامه پرچم فرستاده بودند
که در آن هنگام چاپ شده بود و اکنون بچاپ رساندیم . آن رفتاریکه یاران
ما از مردم ایران می بینند يك نتیجه اش این باید بود که اندازه گرفتاری و درماندگی
توده خود را بشناسند . بشناسند و از روی بینش بکوشش پردازند .

یاد آوری

در شماره گذشته پرچم (شماره ۴) در صفحه ۱۶۷ در گفتار « از ارومی
می نویسند » بجای نام « خطیبی » نام « خطیب شهیدی » درست است . آن
داستان از آقای خطیب شهیدی بوده است نه از آقای خطیبی . این دو تن هر
دو از یاران ما و هر دو در ارومی هستند و نامهایشان بهم نزدیکست . از اینرو
گاهی نامها بجای یکدیگر گرفته می شود .

گزارش ۱۵ روز دوم اردی بهشت

جنگهای تونس و پایان آن - در گزارش بانزده روز اول اردی بهشت
ماه اشاره نمودیم که روزی برای تخلیه تونس و رفتن نیروی محور از آنجا مقدر
میباشد منتها باید چندی صبر نمود تا روز موعود رسیده و همه از تاریخ و ساعت
آن مستحضر شوند .

اینک روز موعود فرا رسیده و گویا مقدر چنین بود که جمعه ۱۶ اردی-
بهشت ارتش اول انگلیس بفرماندهی ژنرال « اندرسن » وارد شهر تونس بشوند ! .
چگونگی اشغال تونس و بیزرت را که دو بندر مهم و آخرین پناه گاه
نیروی محور در شمال آفریقا بودند بطور خلاصه شرح میدهیم :

پس از سقوط ماطور که خط ارتباط بندر تونس و بیزرت بریده شده و
نیروی محور در این دو بندر تقریباً بمحاصره افتادند سپاهیان آلمان و ایتالیا قوای
معنوی خود را از دست داده و آثار سستی و تزلزل در روحیه آنها آشکار گردید
نیروی متفقین این فرصت را از دست نداده با چهارصد تانک و متجاوز از دوهزار
هوایما بسنگرهای محور یان حمله ور گردیده و پس از سی و شش ساعت پیکار خونین
بعد از ظهر روز جمعه ۱۶ اردی بهشت خطوط دفاعی آلمانها را شکافته و وارد
تونس شدند . نیروی امریکائیان نیز که از جنوب غربی رو بسمت بندر بیزرت
پیش میرفتند بفاصله اندکی یعنی در ساعت شانزده و نیم همانروز بندر بیزرت را اشغال
و بتاریخ جنک آفریقا پایان دادند .

مطمئن از اوضاع جنک از سرعت عمل این نیرو در شکفت مانده و سقوط
ناگهانی تونس و بیزرت را که خود متفقین نیز باین زودی انتظار آنرا نداشتند
نتیجه کلاردانی ژنرال آیزن هور فرمانده کل متفقین میدانند !

بعد از افتادن این دو بندر مهم گرچه يك دسته از نیروی محور در دمانه
بون در تحت فرمان يك ژنرال ایتالیائی و دسته های دیگری نیز در ناحیه تپوربو و
پل فحس بایداردی کرده و تا ۲۲ اردی بهشت با نیروی متفقین بجنگ مشغول بودند
ولی روز اشغال تونس و بیزرت را میتوان پایان جنک آفریقا دانسته و خاتمه این
نبرد دو سال و یازده ماه شمرد .

ژنرال قون آرنیم فرمانده نیروی محور با یکصد و پنجاه هزار سپاهی
تسلیم متفقین گردیده و مشارالیه را با مارشال « مسی » فرمانده کل نیروهای ایتالیا

در آفریقا که چند روز پیش از تسلیم مارشال شده بود بوسیله هواپیما بانگلستان فرستادند . مطابق اعلامیه ای که از طرف انگلیسها انتشار یافت در جریان دو سال و یازده ماه جنگ آفریقا تلفات نیروی محور چه در لیبی و مصر و چه در تونس به ششصد هزار نفر کشته و اسیر بالغ گردیده که يك سوم (تقریباً دوپست هزار نفر این تلفات آلمانی و بقیه ایتالیائی میباشند) . مقدار توپ های بزرگ و کوچک که در بندر تونس و بیزرت بدست متفقین افتاده تقریباً معادل غنایم توپ است که در دونکرک آلمانیها از انگلیسیها بغنیمت گرفتند .

سقوط تونس و بیزرت و اقتادن همه آفریقای شمالی بدست متفقین برای دول محور يك شکست بزرگی محسوب میشود و اثرات معنوی بسیار خواهد داشت . هرگاه باظهارات و گفته های رادیوی آلمان و ایتالیا و باخیار آژانس د . ن . ب . که درباره تونس تاکنون انتشار داده اند مراجعه کنیم با اهمیت قضیه بی خواهیم برد . اشغال تمام آفریقای شمالی از طرف متفقین آلمانیها را از حیث خواربار و مواد اولیه نیز دچار خسارات جبران ناپذیر مینماید زیرا پس از امضای پیمان متار که با فرانسه محوریان از مواد اولیه و از خواربار آفریقای فرانسه حداعلای استفاده را میبردند از سوی دیگر این پیروزی بر شهرت متفقین افزوده و بمناسبت بی نیاز شدن از نقل و انتقال نیرو بشمال آفریقا در حدود دومیون تون کشتی صرفه جوئی میکنند یعنی کشتی هایی که متفقین بوسیله آنها نیرو و مهمات و خوراک بی آفریقا میفرستادند بعد از این در جاهای دیگر بکار خواهند برد .

در باره باز شدن راه مدیترانه عقیده بعضی از کارشناسان جنگی بر این است که هنوز نمیتوان از این راه استفاده کامل نمود و مادامیکه دوجزیره (پانتالاریا) و (سیسیل) بدست متفقین نیفتاده است تأمین عبور و مرور در تنگه سیسیل عملی نخواهد شد چنانکه سرهنگ نوکس امریکائی نیز همین عقیده را دارد . حمله های سختی که نیروی هوائی متفقین اتصالاً بجزیره پانتالاریا و سیسیل میکنند برای انجام همین مقصود بوده و ای بسا که بهمین زودی برای اشغال این دوجزیره دست بکارهای سخت تر و مهم تری بزنند . و همین کارشناسان معتقد هستند که متفقین پیش از همه جزیره پانتالاریا را که فاصله آن تا تونس ۴۰ و تا سیسیل ۵۵ و تا جزیره مالت ۱۲۵ میل است و تقریباً در میانه تنگه سیسیل واقع شده هجوم و این جزیره را اشغال خواهند کرد .

چنانکه میدانیم متفقین برای بیرون کردن محوریان از شمال آفریقا نیروی بسیار مهمی گرد آورده بودند اکنون که جنگ پایان یافته و دست محوریان از خاک آفریقا کوتاه و بریده شد دیده جهانیان بسوی این نیرو متوجه گردیده و همه انتظار دارند تا ببینند فرماندهی کل متفقین چه استفاده هایی از این همه نیرو کرده و آنرا در کجا بکار خواهد برد ؟

آنچه مسلم است هنوز متفقین قصد و نیت خود را درباره بکار بردن این نیرو افشا نکرده و از نقش فرماندهی کل متفقین کسی آگاه نگردیده است و همین مسئله باعث اندیشه ژاپونیان شده و روزنامه های توکیو مقالاتی در این باره و در اطراف نقش متفقین انتشار دادند ولیکن بنا بگفته یکی از کارشناسان انگلیس شکست ژاپون باعث شکست آلمان نمیشود ولی شکست آلمان انهدام امپراطوری ژاپون را در پی خواهد داشت . بنا بر این اصل تصور نمیرود که متفقین نیروی متمرکز در آفریقا را بشرق دور فرستاده و برای جنگ با ژاپون بکار اندازند . علی ای حال آیتده نزدیک چگونگی را افشا و طرز استفاده از این نیروی بزرگ را روشن خواهد ساخت .

جنگهای خاور دور - ژاپونیهاکه با يك حمله ناگهانی قسمت زیادی

از مستعمرات امریکا - انگلیس - و هولند را در اندک زمانی بچنگ آورده و منابع مهم مواد اولیه مانند نفت - قلع - کائوچوک و غیره دست یافتند توجه مطلعین و سیاستون را بسوی خود جلب و آنها را وادار ساخت که در اطراف نقشه های آیتده ژاپون حدسهایی بزنند . از آنجمله بعضیها چنین اظهار عقیده نموده و گفتند: این دولت جوان آسیائی روسیه را در شرق دور راحت نگذاشته و برای استیلا به بندر « ولادی وستوک » و کوتاه کردن دست اتحاد جماهیر شوروی از دریای آزاد به سیبری روس حمله خواهد کرد . ولیکن پیش آمد و مرور زمان کاملاً عکس این خیال را نشان داده و معلوم شد که دولت ژاپون بجای حمله و هجوم با اتحاد جماهیر شوروی با این دولت بزرگ بکنار آمده و معاهدات دوستانه چندنی نیز با روسیه منعقد ساخت ؛ رویه مسالمت آمیز ژاپونیان با روسیه و سکوت طولانی این دولت در شرق دور مجدداً باعث گفتگو در محافل جنگی و آرتشی گردیده و از خیالات آیتده ژاپون بحثها بیان آمد . زیرا همه تصدیق دارند که پس از استیلای ژاپون به شبه جزیره مالزی و استقرار در جزایر فیلیپین و هند هولند این ملت جوان بیکار نه نشسته و از منابع بیکران و مواد اولیه نقاط اشغالی حد اعلائی استفاده را نموده و پس

از اینکه نیروی خود را مجهز و آماده نمود لابد از يك نقطه بحمله خواهد پرداخت . این موضوع در کشور استرالیا بیش از سایر نقاط باعث تکرانی گردیده و زمامداران استرالیا را بخود مشغول ساخت چنانکه « جون کر تین » نخست وزیر این کشور نظر خود را اظهار و چنین گفت « ممکن است ژاپونیا بر شمال استرالیا حمله کرده و نیرو پیاده کنند و اگر این حمله عملی شود چنان سخت و ناگهانی خواهد بود که مانند آن تاکنون دیده نشده است ! »

همچنین فرمانده نیروی زمینی متفقین در جنوب باختری اقیانوس بزرگ این نظریه را تأیید و اظهار داشت « ژاپونیا در حدود دوست هزار سرباز در جزایر « آرو » واقع در شمال استرالیا متمرکز داده اند و استرالیا را از این قسمت بشدت تهدید میکنند . « دربندر » و « یواک » واقع در شمال گینه جدید نیز نیروی مهمی از ژاپون متمرکز شده اند که این نیز نظر نخست وزیر استرالیا را تأیید میکرد . ولیکن از آخرین اخبار واصله معلوم شد فرماندهی کل ژاپون حل مسئله چین را مقدم بر هر امری شمرده و از سه سمت به نیروی چون کینگ حمله نمود .

گرچه تاکنون تفصیل مشروحي از این میدان جنگ بدست نیامده و از جزئیات این حمله اطلاع نداریم ولی آنچه مسلم است ژاپونیا در این قسمت از میدان جنگ تدارکات مهمی دیده و میخواهند از تنهایی چین و از مسدود بودن راه کمک آن استفاده کرده و تا فرصت باقی است نتیجه قطعی را در این قطعه بدست بیاورند .

طبق اخباری که رادیو انگارا داد دولت انگلیس بانمایندگی حکومت « تبت » در لندن وارد مذاکره و موفق بطلب رضایت این کشور برای رسانیدن مهمات از خاک تبت بچین شده است ولی چون این راه عرابه رو نبوده و بلندی آن در بعضی نقاط به چهار هزار متر میرسد فرستادن مهمات و ابزارهای جنگی از این طریق زحمات زیادی را دربر خواهد داشت .

طول جبهه های مختلف جنگ ژاپون فعلا درخشکی ۵۵۰۰ کیلومتر و در آب بالغ بر ۱۵۰۰۰ کیلومتر است !! نگاهداری این همه جبهه با این مقدار طول مسافت کار آسانی نبوده و ممکن است با اندک غفلتی در يك یا در چند نقطه شکافته شود . بنابراین باید چندی منتظر شد تا حوادث اندازه لیاقت و کاردانی فرماندهان هر يك از دو طرف را بنصه ظهور برساند .

در پاسخ بیفرهنگان

بتازگی باز بیفرهنگانی در باره پرچم بزرگان درازبهای برخاسته اند . روسیاهان پستهاد چون در برابر حقایق درمانده اند چاره را در بیشرمی می بینند . اینان سزای خود را خواهند یافت و من هیچگاه نه میخواستم پروایی بآنها کنم ولی یاران خواهش کرده اند چند جمله بنویسم .

یکی از آنها روزنامه ایست کوچک و بی ارج که معارف خود می شماریم نامی از آن ببریم . این روزنامه را تا چند سال پیش یکمرد آلاشی می نوشت که روزنامه دستاویزی برای گداین و کلاشی او بود . مردك با گردن کلفت و تنی درست جلو مردم می ایستاد و پول میخواست : « خدا توفیق از شما نگیرد » .

یکروز دیدم یکی گفت : « خدا این توفیق را از ما بگیرد » . یکی از آشنایان می گوید : « دیدم در جلومجلس ایستاده بود و چون داور آمد و از اتومبیل بیرون شد جلوش را گرفته گفت : « حضرت آقاسی داور ، کفشهای ... پاره شده . داور نیز نگاهی کرد و يك اسکناس پنجتومانی در آورده و باو داد .

اکنون آن مرد گدا مرده و پسرش که از همان نان گدایی بار آمده جای او را گرفته . پسرک پستهاد خود را دشمن پرچم گردانیده در هر شماره نیشی می زند . این پسرک چندان بی ارج است که من عارم می آید او را بداد گناه کشانم .

یکی دیگر روزنامه ایست که چندتن جوانی بنیاد نهاده اند و بادلخیکهای خنك خود ستونهای آنرا برمی گردانند . اینان می بندارند که می توان یا هر کسی و هر چیزی به دلخکی برخاست . ولی اشتباه کرده اند . هر چه هست چون برادر یکی از آنان با ما ارتباط دارد ریاس او بیش از این تنی نویسیم ولی بدانند که دلخکی هم جایی دارد .

دیگری يك افسریست همیشه مست و بی آزر م که ما او را نمی شناسیم . ولی دیگران می گویند از نخست تر دامن بوده و اکنون نیز با بدترین شنای آلوده است . این مردك مدعی شده که زردشت را در خواب دیده که باو گفته : « دین مرا زنده گردان » . همین مردك زبان درازیهای بد نهادانه با پرچم می کند .

همه چیز بکنار ، ما از آن درشگفتیم که وزارت جنگ اجازه میدهد چنین مرد نا پاکی که شنای او بزبانها افتاده بجوانان پاکدامن ساده درون دانشکده افسری سخن راند آیا این شایسته است !! آیا تیمسار وزیر جنگ از این داستان آگاهست ؟

دارنده پرچم

درباره روش نگارش

درباره زبان پرچم

برخی از خوانندگان گله می کنند که کلمه های نویسی که شما در گفتارهای خود بکار می برید زبان مهنامه را دشوار می گرداند که بسیاری از خوانندگان با آسانی نمی فهمند. می گوئیم: این راست است. ولی از آنسوی ما نیز مندیم زبان را بیبراییم. این زبان که هست بیمار است و بفهمانیدن همه خواستهای ما توان نیست. پس چاره آنست که خوانندگان نیز باواری کنند و گفتارهای این مهنامه را با اندیشه بخوانند، و همچون نوشته های دیگر نباشد که تند بخوانند و در گذرند.

از آنسوی راست است که مادر هر گفتاری کلمه های نویسی بکار می بریم و ای چون این کار را کم کم میکنیم و از آنسوی خود شیوه نویسی روان و آسانست که اگر کسی باندیشه بخواند معنی هر کلمه ای از خود جمله فهمیده خواهد شد. گذشته از آنکه هر واژه ای را در پشت یکی از شماره ها معنی می کنیم. و چه بسا معنی یک واژه را در تسوی بارها تس در پهلوی می گزاییم. بهر حال خوانندگان نیز باید در این باره از باواری باز نایستند. امید به داستان پیراستن زبان ارج گزارده دلستانگی آن نشان دهند.

تاریخ مشروطه ایران

بخش دوم - بها ۶۰ ریال

جایگاه فروش: خیابان نادری روبروی گزینیه نادری مغازه الکتریکی مروشی آقای وحدت. دیگر کتابهای دارنده پرچم نیز در آنجا فروش می رسد.